

آیا می‌دانستید با عضویت در سایت جزوه بان می‌توانید به صورت رایگان جزوات و نمونه

سوالات دانشگاهی را دانلود کنید؟؟

فقط کافیست روی لینک زیر ضربه بزنید



[ورود به سایت جزوه بان](#)

Jozveban.ir

telegram.me/jozveban

sapp.ir/sopnuu

جزوات و نمونه سوالات پیام نور



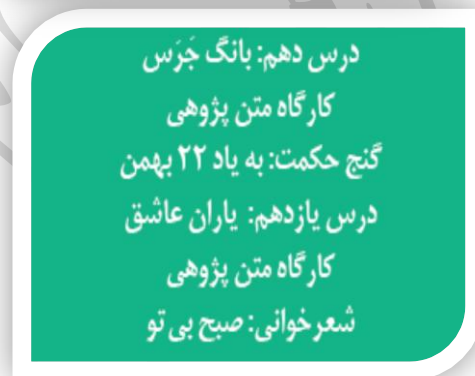
@sopnuu
jozveban.ir

درسنامه فارسی یازدهم

(نیمسال دوم، سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۰)



فصل پنجم:



درس دهم: بانگ جرس، ص ۸۸

۱- وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم

بازگردانی: وقت آن است که آماده سفر شویم و عزم خود را استوار کنیم تا از موانع و مشکلات راه بگذریم.

قلمرو زبانی: برگ: توشه و هرچیز مورد نیاز؛ مایحتاج و آذوقه / باره: اسب / بندیم: مضارع التزامی / خاره: سنگ خارا / برگ و سفر: تناسب

قلمرو ادبی: جناس: خار، خاره / باره، خاره / برگ سفر بستن: آماده حرکت شدن (کنایه) / دل به کاری بستن: قصد انجام کاری کردن (کنایه) /

سدّ خار و خاره: دو اضافه تشبیهی / خار و خاره: استعاره از موانع و مشکلات راه

۲- از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم بانگ از جرس برخاست وای من خموشم

بازگردانی: از هر طرف صدای کوچ به گوشم می‌رسد؛ کاروان آماده سفر شده است؛ وای بر من که هنوز غافل نشسته‌ام و خود را آماده نکرده‌ام.

(خودتاهمی یکی از ویژگی‌های ادب پایداری است. در این ویژگی شاعر خود را متهم می‌کند که چرا در برابر یک واقعه ساکت بوده است)

قلمرو زبانی: وای من (وای بر من): شبه جمله / کران: طرف، کنار / رحیل: کوچ، سفر کردن / آید (= می‌آید): مضارع اخباری // بانگ: آواز بلند

جَرس: زنگ کاروان، درای **قلمرو ادبی:** بانگ از جرس برخاست: کنایه از این که کاروان آماده حرکت شد.

۳- دریا دلان راه سفر در پیش دارند پا در رکاب راهوار خویش دارند

بازگردانی: رزمندگان سوار بر اسب تندروی خود، آماده حرکت هستند.

قلمرو زبانی: رکاب: حلقه‌ای فلزی که در دو طرف زین اسب آویخته می‌شود و سوارکار پا در آن می‌گذارد (این واژه گسترش معنایی یافته است)

راهوار: آنچه با شتاب اما نرم و روان، حرکت کند؛ خوش حرکت و تندرو (صفت جانشین موصوف شده است، در اصل «مركب رهوار» است)

قلمرو ادبی: دریا دلان: کنایه از رزمندگان / «دریادل»: تشبیه درون‌واژه‌ای / پا در رکاب داشتن: کنایه از آماده حرکت بودن

۴- گاه سفر آمد برادر ره دراز است پروا مکن بشتاب همت چاره ساز است

بازگردانی: ای برادر! زمان سفر فرارسید؛ راهی طولانی در پیش است. ترس به دل راه نده. بشتاب که اراده ما چاره مشکل است.

قلمرو زبانی: گاه: وقت، هنگام / برادر: منادا / پروا: بیم، ترس، هراس / همت: عزم، اراده، تلاش و کوشش، دلیری، شجاعت.

۵- گاه سفر شد باره بر دامن برانیم تا بوسه گاه وادی ایمن برانیم

بازگردانی: هنگام سفر فرارسید، باید در دشت‌ها بتازیم و تا سرزمین مقدس فلسطین پیش برویم.

قلمرو زبانی: شد: فرارسید / باره: اسب / دامن: دامنه، دشت و صحرا / بوسه گاه: زیارتگاه، جای مقدس / وادی: سرزمین / وادی ایمن: صحرائی

است در جانب راست کوه طور که در آنجا ندای خداوند به موسی (ع) رسید.

قلمرو ادبی: وادی ایمن: تلمیح / بوسه گاه: کنایه از جای مقدس / وادی ایمن: مجاز از فلسطین / راندن باره: کنایه از به حرکت درآوردن اسب

۶- وادی پر از فرعونیان و قبطیان است موسی جلودار است و نیل اندر میان است

بازگردانی: فلسطین پر از اسرائیلی‌ها و طرفداران آنهاست. امام، رهبر مبارزه است و موانع زیادی در راه است.

قلمرو زبانی: وادی: مجاز از فلسطین / قبطیان: قوم فرعون، سکنه قدیم کشور مصر / اندر: به معنی «در» از ویژگی‌های سبک خراسانی (انسانی)

قلمرو ادبی: فرعونیان و قبطیان: استعاره از اسرائیلی‌ها و حامیان آن‌ها / تلمیح به ماجرای حضرت موسی (ع) و فرعون / موسی: استعاره از امام

خمینی / نیل: استعاره از مشکلات و موانع راه، در تعبیری دیگر «نیل» می‌تواند اشاره‌ای به امدادهای غیبی باشد.

۷- تنگ است ما را خانه تنگ است ای برادر بر جای ما بیگانه تنگ است ای برادر

بازگردانی: ای برادر! دشمن سرزمین ما را اشغال کرده و عرصه را بر ما تنگ کرده است؛ نشستن بیگانه بر جای ما، مایه تنگ است.

قلمرو زبانی: «را»: حرف اضافه / حذف فعل «نشسته باشد» بعد از واژه «بیگانه» به قرینه معنوی «تنگ است» بار دوم نقش تبعی تکرار دارد.

قلمرو ادبی: تنگ و تنگ: قافیه و جناس // «است ای برادر»: ردیف // خانه: مجاز از فلسطین

۸- فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد تخت و نگین از دست اهریمن بگیرد

بازگردانی: فرمان رسید که بیت المقدس را از دشمن پس بگیرد و فرمانروایی فلسطین را از چنگال اشغالگران شیطان صفت بیرون بیاورد.

قلمرو زبانی: این خانه: بیت المقدس // اهریمن: شیطان، در اینجا منظور رژیم غاصب اسرائیل

قلمرو ادبی: تلمیح به ماجرای سلیمان و دیوی که انگشت پادشاهی او را ربود و بر تخت به جای وی نشست/تخت و نگین: مجازاً فرمانروایی

۹- یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد ای یاوران باید ولی را یآوری کرد

بازگردانی: یعنی، امام خمینی قصد نابودی حکومت دروغین اسرائیل کرده است. ای یاران! واجب است رهبر را در این راه یاری کنیم.

قلمرو زبانی: کلیم: سخنگو، لقب حضرت موسی (ع)/ آهنگ: قصد، نیت/ سامری: پیامبر دروغین زمان حضرت موسی/ ولی: ولی امر، امام

قلمرو ادبی: تلمیح به داستان حضرت موسی و سامری // کلیم: استعاره از امام خمینی // سامری: استعاره از حاکمان دروغین اسرائیل //

آهنگ جان کسی کردن: کنایه از تصمیم به قتل کسی گرفتن

۱۰- حکم جلودار است بر هامون بتازید هامون اگر دریا شود از خون بتازید

بازگردانی: فرمان رهبر است که بر دشمن حمله کنیم. اگر در این راه، دشت از خون ما، دریا شود، باز باید به پیش برویم.

قلمرو زبانی: حکم: فرمان، دستور // جلودار: رهبر، پیشرو // هامون: دشت

قلمرو ادبی: هامون مانند دریا شود: تشبیه // هامون از خون پُر شود: اغراق

۱۱- فرض است فرمان بردن از حکم جلودار گر تیغ بارد گو بیارد نیست دشوار

بازگردانی: اطاعت از حکم رهبر، واجب است؛ حتی اگر شمشیر هم از آسمان بیارد، بگو بیارد، باکی نیست (در سخت ترین شرایط نیز از

انجام وظیفه دست نخواهیم کشید.)

قلمرو زبانی: فرض: واجب گردانیدن، آنچه انجام آن برعهده کسی نهاده شده باشد، لازم، ضروری // جلودار: رهبر، پیشرو // تیغ: شمشیر

قلمرو ادبی: باریدن تیغ: استعاره مکنیه و کنایه از سخت ترین شرایط // فرمان بردن: کنایه از اطاعت کردن

۱۲- جانان من برخیز و آهنگ سفر کن گر تیغ بارد گو بیارد جان سپر کن

بازگردانی: عزیز من! برخیز و آماده سفر شو. اگر از آسمان شمشیر هم بیارد، بگو بیارد، تو از جان مایه بگذار (جانت را فدا کن).

قلمرو زبانی: «ان» در جانان: پسوند نسبت (کنکور ۹۸) // آهنگ: قصد، نیت // جانان: منادا // تیغ: نهاد // جان: مفعول // بیت هفت جمله است.

قلمرو ادبی: جان سپر کردن: کنایه از ایثار، فداکاری

۱۳- جانان من برخیز بر جولان برانیم زان جا به جولان تا خط لبنان برانیم

بازگردانی: عزیز من! برخیز تا به سوی ارتفاعات جولان برویم و از آن جا شتابان تا مرز لبنان بتازیم.

قلمرو زبانی و ادبی: جولان به ترتیب: نام ارتفاعاتی در سوریه - تاخت و تاز // خط: مرز // بیت، چهار جمله است // جولان و جولان: جناس

۱۴- آن جا که هر سو صد شهید خفته دارد آن جا که هر کوی غمی بنهفته دارد

بازگردانی: آن جا که هر گوشه و کنارش شهدای بسیاری آرمیده اند و هر کوچه و محله اش غمی پنهان دارد.

قلمرو زبانی و ادبی: کوی: محله / هر سو: ترکیب وصفی / صد شهید خفته: دو ترکیب وصفی // غمی بنهفته: ترکیب وصفی // صد: نماد کثرت

۱۵- جانان من اندوه لبنان کشت ما را بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را

بازگردانی: عزیز من! غم و اندوه لبنان ما را کشت / داغ کشتار روستای دیر یاسین ما را از پا در آورد.

قلمرو زبانی: دیر یاسین: روستایی در فلسطین که اسرائیلی ها، مردم آنجا و روستای کفر قاسم را قتل عام کردند

قلمرو ادبی لبنان: مجاز از مردم جنوب لبنان // پشت شکستن: کنایه از نهایت درجه غمگین شدن // دیر یاسین: تلمیح // گشت و پشت: جناس

۱۶- باید به مژگان رُفت گرد از طُور سینین باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین

بازگردانی: فلسطین عزیز است. برای نجات آن واجب است، مشتاقانه و با تمام وجود حرکت کنیم و غبار ستم را از چهره آن پاک کنیم.
قلمرو زبانی: مژگان: مژه‌ها // رُفت: از مصدر «رُفتن» به معنی زدودن، جارو کردن / طور سینین: کوه طور در صحرای سینا، جایی که ندای حق به موسی (ع) رسید // به سینه: سینه‌خیز

قلمرو ادبی: طور سینین: تلمیح به آیه‌ای از قرآن کریم و ماجرای حضرت موسی // رُفت و رُفت: جناس // اغراق در کل بیت

۱۷- جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش آنک امام ما علم بگرفته بر دوش

بازگردانی: عزیز من! برخیز و ندای پیشوا را بشنو. / بیا و بین که امام ما پرچم مبارزه بر دوش گرفته و آماده رفتن است..
قلمرو زبانی: چاووش: آنکه پیشاپیش زائران حرکت می‌کند و اشعار مذهبی می‌خواند، پیشوا / آنک: کلمه‌ای برای اشاره به دور / عَلم: پرچم
قلمرو ادبی: عَلم بر دوش گرفتن: کنایه از آماده مبارزه شدن

۱۸- تکبیر زن لبیک گو بنشین به رهوار مقصد دیار قدس همپای جلودار

بازگردانی: تکبیرگویان بر اسب تندرو بنشین و دعوت رهبر را اجابت کن. مقصد، بیت‌المقدس است، در این راه با رهبر همراه شو.
قلمرو زبانی: تکبیر: الله اکبر گفتن / لبیک: اطاعت امر کردن / همپا: همراه، همقدم // دیار: سرزمین // حذف فعل‌ها در مصرع دوم به قرینه معنوی

کارگاه متن پژوهی

◀ قلمرو زبانی:

۱- معادل معنایی واژه‌های زیر را از متن درس بیابید.

واجب گردانیدن	زنگ	کوچ
فرض	جرس	رحیل

۲- در مصرع زیر «جولان» چه معنایی دارد؟

زان جا به جولان تا خط لبنان برانیم جولان ← تاخت و تاز

۳- نقش واژه‌های مشخص شده را تعیین کنید.

گاه سفر آمد برادر، ره دراز است پروا مکن، بشتاب، همت چاره ساز است

مسند

منادا نهاد

۴- سه واژه مهم املائی از متن درس بیابید و معادل معنایی آنها را بنویسید.

عَلَم: پرچم / برخاست: بلند شد / طور سینین: کوه طور / جرس: زنگ / قبطیان: ساکنان قدیم کشور مصر

◀ قلمرو ادبی:

۱- از متن درس برای هر یک از آرایه های ادبی زیر، نمونه ای بیابید و بنویسید.

● جناس همسان (تام): جانان من برخیز بر جولان برانیم زان جا به جولان تا خط لبنان برانیم

● جناس ناهمسان (ناقص): باید به مژگان رُفت گرد از طور سینین باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین

۲- مفهوم کنایه های زیر را بنویسید.

● برگ سفر بر باره بستن: آماده سفر شدن

● عَلَم بر دوش گرفتن: آماده مبارزه شدن، پیشرو و پیش قدم شدن

◀ قلمرو فکری:

۱- در بیت زیر، منظور شاعر از فرعونیان و قبطیان و موسی (ع) چیست؟

وادی پر از فرعونیان و قبطیان است موسی جلودار است و نیل اندر میان است

فرعونیان و قبطیان: اسرائیلی ها و حامیان آنها // موسی: امام خمینی

۲- معنی و مفهوم بیت پنجم را به نثر روان بنویسید.

گاه سفر شد باره بر دامن برانیم // تا بوسه گاه وادی ایمن برانیم

* هنگام سفر فرارسید، باید در دشت ها بتازیم و تا سرزمین مقدس فلسطین پیش برویم

۳- آیا می توان شعر بانگ جرس را نوعی حماسه دانست؟ چرا؟

در معنی عام واژه، بله؛ زیرا امروزه هر اثری که رنگی از مقاومت و مبارز داشته باشد حماسه می نامند؛ اما در معنای اصطلاحی نمی توان آن

را حماسه نامید؛ زیرا فاقد زمینه های چهارگانه حماسه است.

۴- مقصود از مصراع « پا در رکاب راهوار خویش دارند » چیست؟

آماده حرکت و هجوم هستند

۵- در مصرع «تخت و نگین از دست اهریمن بگیریم» منظور شاعر از تخت و نگین و اهریمن چیست؟

تخت و نگین: مجازا قدرت و فرمانروایی // اهریمن: رژیم غاصب اسرائیل

تحلیل رباعی ص ۹۱

۱- ای کعبه به داغ ماتمت، نیلی پوش وز تشنگیات، فرات در جوش و خروش

بازگردانی: ای عباس! ای کسی که کعبه در عزای تو، سیاه پوشیده است و رود فرات از تشنگیات در جوش و خروش است.

قلمرو زبانی: نیلی: سیاه، کبود/ ماتم: سوگ/ «کسی که» منادی محذوف/ «نیلی پوش» و «در جوش و خروش»: مسند.

قلمرو ادبی: نیلی پوش: کنایه از سوگوار/ بیت حسن تعلیل دارد. شاعر برای سیاه بودن پرده کعبه و خروشان بودن فرات دلیل ادبی آورده است.

۲- جز تو که فرات، رشحه‌ای از یم توست دریا نشنیدم که کِشد مَشک به دوش

بازگردانی: جز تو که فرات، در برابر عظمت وجودت قطره‌ای ناچیز است هرگز نشنیدم که دریا مَشکِ آب بر دوش بکشد.

قلمرو زبانی و ادبی: رشحه: قطره/ یم: دریا/ مَشک: پوست گوسفند که قالبی کنده‌باشند و در آن ماست، دوغ، آب و... ریزند./ تشبیه فرات

به رشحه‌ای از یم/ نیلی پوش: کنایه از عزادار/ تشبیه حضرت عباس (ع) به دریا/ تلمیح به ماجرای آب آوردن حضرت از رود فرات

قلمرو فکری: این رباعی در رثای حضرت عباس (ع) سروده شده است.

گنج حکمت: به یاد ۲۲ بهمن، ص ۹۲

* آسمان با هفت دست گرم و پنهانی دف می زد و رنگین کمانی از شوق و شور، کلاف ابرهای تیره را از هم باز می کرد..

بازگردانی: آسمان به همراه هفت سیاره‌اش از پیروزی انقلاب اظهار شادی می کرد. شور و شوق پیروزی، غم‌ها را کنار می زد..

قلمرو زبانی: کلاف: ریسمان پیچیده گرد دوک، نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند. // دف: یکی از سازهای ضربی

قلمرو ادبی: تشبیه ابر به کلاف/ هفت دست پنهانی: هفت سیاره آسمان

قلمرو فکری: نویسنده به دلیل پیروزی انقلاب، همه جا را غرق در شادی می بیند

* خورشید در جشنی بی غروب، بر بام روشن جهان ایستاده بود و توگد جمهوری گل محمدی را کل می کشید.

بازگردانی: خورشید در جشنی بی پایان بر فراز آسمان ایستاده بود و به مناسبت تولد جمهوری اسلامی هلهله شادی سر می داد.

قلمرو زبانی و ادبی: کل کشیدن: هلهله‌ی زنان، بانگ شادی سردادن/ «دف زدن آسمان، ایستادن و کل کشیدن خورشید»: تشخیص/

بام جهان: استعاره مکنیه/ بام روشن جهان: استعاره از آسمان/ گل محمدی: استعاره از اسلام/ جمهوری گل محمدی: جمهوری اسلامی

* بیست و دوم بهمن در هیئت روزی شکوهمند، آرام آرام از یال کوه‌های بلند و برف گیر فرود آمد و در محوطه آفتابی انقلاب، ابدی

شد، و ما در سایه خورشیدی ترین مرد قرن به بارِ عام رحمت الهی راه یافتیم و صبح روشن آزادی را به تماشا ایستادیم و اندک اندک

جلوه‌هایی از تقدیر درخشان این نهضت به ملت ما لبخند زد

بازگردانی: بیست و دوم بهمن، در هیات روزی باشکوه و بعد از پشت سر نهادن سختی‌ها در تاریخ جاودانه شد. ما در پناه رهبری روشنگرانه

امام خمینی مورد لطف پروردگار واقع شدیم و به آزادی دست یافتیم و به تدریج نتایج درخشان این انقلاب بر مردم آشکار شد.

قلمرو زبانی و ادبی: محوطه: پهنه، میدانه، صحن/ بار: اجازه، رخصت بارِ عام: پذیرایی عمومی، شرف یابی همگانی؛ مقابل بارِ خاص/

«صبح روشن آزادی»: اضافه تشبیهی // محوطه انقلاب: اضافه تشبیهی/ خورشیدی ترین مرد: کنایه از امام خمینی (خورشیدی بودن: کنایه از

روشنگر بودن، آگاهی بخش بودن)/ لبخند زدن تقدیر: تشخیص/ یال کوه‌ها: استعاره مکنیه

* حلول این صبح روشن را بزرگ می داریم و یاد ایثارگران سهیم در این حماسه سترگ را- تا همیشه- در خاطره خویش به تابناکی پاس

خواهیم داشت.

قلمرو زبانی و ادبی: حلول: فرا رسیدن/ سترگ: بزرگ، عظیم/ تابناک: درخشان/ پاس داشتن: احترام گذاشتن، رعایت کردن، مراقبت/

صبح روشن: استعاره از پیروزی انقلاب یا آزادی

جناس و انواع آن:

یکسانی و همسانی دو یا چند واژه در واج‌های سازنده با اختلاف در معنی را جناس می‌گویند. دو کلمه هم‌جنس گاه جز معنا هیچ گونه تفاوتی با هم ندارند، و گاه علاوه بر معنا، در یک واج (مصوت یا صامت) ناهمسان هستند. بر این اساس، جناس به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف) همسان (تام)

ب) ناهمسان (ناقص)

الف) جناس همسان (تام): یکسانی دو واژه در تلفظ، با معانی متفاوت.

مثال ۱: برادر که در بند خویش است، نه برادر، نه خویش است

خود قوم و خویش

مثال ۲: عشق شوری در نهاد ما نهاد جان ما در بوته ی سودا نهاد

وجود قرارداد

ب) انواع جناس ناهمسان (ناقص):

اختلافی	اختلاف در حرف اول، مانند:	کیش و ریش / بخت و رخت
	اختلاف در حرف وسط، مانند:	بازار و بیزار / دادار و دیدار
	اختلاف در حرف آخر، مانند:	یاد و یار / خروش و خروس

افزایشی	افزایش در حرف اول، مانند:	رنج و مرنج / قدم و مقدم / مدام و دام / آرام و رام
	افزایش در حرف وسط، مانند:	دست و دوست / چمن و چمان / ناز و نیاز
	افزایش در حرف آخر، مانند:	شفق و شفقت / آیین و آینه

حرکتی: ناهمسانی دو واژه در مصوت‌های کوتاه (َ ، ِ) مانند: گُل و گِل / انعام و انعام / مهر و مَهر

*** چند نکته:**

۱- جناس میان دو واژه را زمانی جناس ناهمسان می‌خوانیم که اختلاف آنها بیش از یک حرف (صامت و مصوت‌های بلند) نباشد. برای نمونه جفت‌واژه‌های «یار و یاران»، «راز و نیاز»، «ساحر و شاعر» هیچ کدام جناس ندارند؛ زیرا اختلاف آن‌ها بیش از یک حرف است

۲- در تشخیص جناس همسان (تام) دقت کنیم، واژه‌های هم‌شکل، آرایه تکرار یا جناس ناقص حرکتی نداشته باشند. مثال:

* وفا را زاد مادر چون مرا زاد جفا را زاد مادر چون ترا زاد ← (جناس ندارد چون همه «زاد»ها به یک معنی است.)

* برگ سفر ساز و زاد ره برگیر که عاقبت برود هر که او ز مادر زاد ← (جناس دارند، چون معانی آن‌ها متفاوت است)

توشه راه متولد شد

* نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی (جناس ناهمسان حرکتی ساخته‌اند نه جناس تام)

۳- در تعیین نوع جناس، ضمائر پیوسته پایان کلمه را کنار می‌زنیم تا نوع دقیق جناس مشخص شود مثال:

* **دستم** نداد قوت رفتن به پیش **دوست** چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم (ارکان جناس: دست - دوست)

۴- دو واژه هم‌ریشه که اختلافشان بیش از یک حرف باشد آرایه اشتقاق می‌سازند و جناس ندارند. مانند: «جمع و مجموع» یا «شاعر و شعور»

توجه: گاه نیز اختلاف دو واژه هم‌ریشه در یک حرف است که در این حالت هم اشتقاق دارند هم جناس، مانند: حرم و حریم

۵- حروف اضافه یا ربط با یکدیگر جناس نمی‌سازند..

۶= در جناس ناقص افزایشی، علاوه بر یک حرف، ممکن است یک حرکت (َ ، ِ) نیز اضافه شود که طبیعی است و محل جناس نیست.

مثال: گر مر او را این نظر بودی مدام چون ندیدی زیر مشتی خاک، دام

۷- در صورتی که حذف نشانه‌های جمع، ی نکره و «ی» اسنادی باعث ایجاد جناس شوند، آن‌ها را برمی‌داریم. تا نوع جناس مشخص شود.

مثال: سعدی به لب دریا دردانه کجا یابی؟ در کام نهنگان رو گرمی طلبی **کامی**

۸- در کنکوره، گاه جزئی از پایان یک واژه غیر ساده با واژه ساده جناس گرفته شده است. مثال:

مثال ۱: کرد گلو پرزباد قمری **سنباب پوش** کبک فرو ریخته مشک به سوراخ **گوش**

مثال ۲: در این بود درویش **شوریده رنگ** که شیری برآمد شغالی به **چنگ**

* تشخیص انواع جناس ناهمسان (ناقص)، صرفاً برای دانش آموزان رشته انسانی است.

۹- انواع جناس منحصر به موارد گفته شده نیست؛ در کتاب‌های بدیع از انواع دیگری نیز نام برده شده که به چند مورد اشاره می‌شود:

الف) جناس مرکب: یک یا هر دو رکن جناس از ترکیب دو یا چند واژه دیگر پدید آمده است؛ مانند:

گفتمش باید بری نامم **زیاد** گفت آری می‌یرم نامت **ز یاد**

ساقی در این هوای سرد **زمستان** ساغر می‌را مکن دریغ **زمستان**

ب) جناس لفظ: ارکان جناس در لفظ یکسانند؛ اما در املا متفاوت، مانند: خوار، فطرت، فطرت / خویش، خیش

* بعضی علمای بدیع، جناس مرکب و لفظ را از زیر مجموعه‌های جناس نام می‌دانند.

ج) جناس ناقص قلب و بعض: در این نوع جناس حروف دو کلمه جابجا شده‌اند. بر حسب نوع جابجایی به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱) قلب بعض، مانند: «رحیم و حریم»، «رقیب و قریب»، «بنات و نبات» (۲) قلب کل، مانند: «زار و راز»، «گنج و جنگ»، «مار و رام»

۱۰- جناس در شعر و نثر به کار می‌رود

◀ **تمرین:** در ابیات و عبارات زیر جناس‌ها را بیابید و نوع آن‌ها را مشخص کنید. (نمونه‌ها از کنکور سراسری است).

- پی دیدن خرامش سر کوجه‌ها ستادم
- پی جلوه جلالش در خانه‌ها نشستم
- معجون چه کند مست نگرده که در این دشت
- هر موج سرابی که بود موج شراب است
- سیمرخ کوه قاف حقیقت کنون منم
- کو عارفی که کنون قول مرا ترجمان کند
- چو آب آشفته جان بر کف دوانم تا کجا سروی
- به قد و قامت بینم روان در پای او ریزم
- چون تیر مدارید ز ما چشم اقامت
- کز قامت خم گشته در آغوش کمانیم
- با وجود جود دست برق خندان بر سحاب
- تا من دل شده را بی سر و بی پا نکند
- شرح این آتش جان سوز نگفتن تا کی
- سوختم سوختم این راز نهفتن تا کی
- چشمت به خواب چشم مرا خواب می‌برد
- زلفت به تاب جان مرا تاب می‌برد
- غریب نیست ز من گر غریب شهر خودم
- که کرد عشق تو بیگانه آشنایان را
- اهل دل گر جان بر آن سرو روان افشانده اند
- از نسیم گلشن وصلش روان پرورده اند
- ای صبر تویی دائم پروانه ی کار دل
- دل شیفته پروانه است از نار نگه دارش

یاران عاشق، ص ۹۳

بیا عاشقی را رعایت کنیم ز یاران عاشق حکایت کنیم

معنی: بیا به راه و رسم عاشقی پایبند باشیم و از دوستان عاشق (شهادا) یاد کنیم.

قلمرو زبانی و ادبی: یاران عاشق: ترکیب وصفی // واج آرایی: تکرار واج «ا» // قالب شعر: مثنوی // وزن: فعولن فعولن فعولن فعل (انسانی)

از آن ها که خونین سفر کرده اند سفر بر مدار خطر کرده اند

معنی: از کسانی یاد کنیم که در راه عشق شهید شدند و خطرهای را با جان و دل پذیرفتند.

قلمرو زبانی و ادبی: مدار: مسیری معمولاً دایره‌ای شکل که در آن چیزی به دور چیز دیگر می‌چرخد؛ مسیر // مدار خطر: مسیر عاشقی، اضافه

استعاری // خطر: در اینجا گذشتن از جان و نزدیک شدن به هلاکت // سفر خونین کردن: کنایه از شهادت

از آن ها که خورشید فریادشان دمید از گلی سحر زادشان

مفهوم: از کسانی بگوییم که با فریادهای روشنگرانه‌شان، ما را از خواب غفلت بیدار کردند.

قلمرو زبانی و ادبی: دمیدن: طلوع کردن // سحرزاد: سحرزاینده، گلی سحر زاد: ترکیب وصفی، گلی که نشان از سحر دارد، مانند سحر است

خورشید: نماد روشنی و روشنگری // گلو: مجاز از دهان // سحر: نماد روشنی و پاکی // خورشید فریاد: اضافه تشبیهی

چه جانانه چرخ جنون می‌زنند دف عشق با دست خون می‌زنند

معنی: [بیا و بین] چه جانانه عاشقی می‌کنند! در حالی که غرق به خون هستند، دیوانه‌وار با خدا عشق‌بازی می‌کنند

قلمرو زبانی و ادبی: چه: صفت تعجبی // چه جانانه: قید // جانانه: درست و حسابی، کامل (صفت نسبی) // جنون: دیوانگی، شیفتگی، شیدایی //

چرخ زدن: از سر جذبه و شوق چرخیدن، سماع صوفیان // دف: یکی از سازهای ضربی // دست خون: دست خون‌آلوده // چرخ جنون زدن:

رقص از سر شیدایی و شیفتگی // دف عشق زدن: کنایه از اظهار عاشقی (تلمیح به سماع صوفیان که با دف زدن همراه است).

به رقصی که بی‌پا و سر می‌کنند چنین نغمه عشق سر می‌کنند

معنی: در حالیکه بی‌پا و سر در خون خود غوطه می‌خورند (عاشقانه جان می‌دهند)، این چنین آواز عشق سر می‌دهند.

قلمرو زبانی و ادبی: سر می‌کنند: می‌خوانند // «بی‌پا و سر رقصیدن» و «بی‌سر نغمه سر دادن»: متناقض‌نما

هلا منکر جان و جانان ما بزن زخم انکار بر جان ما

معنی: ای کسی که منکر جانِ عاشق و معشوق ما هستی تا می‌توانی با انکار خود ما را بیازار.

قلمرو زبانی و ادبی: هلا: آگاه باش (شبه جمله) // منکر: انکار کننده، ناباور // جانان: منسوب به جان، معشوق / انکار: باور نکردن، نپذیرفتن، نفی //

واج آرایی: تکرار «ن» // زخم انکار: اضافه تشبیهی // **مفاهیم:** بلاکش بودن عاشق / بی‌اعتنایی به سرزنش منکران

بزن زخم، این مرهم عاشق است که بی‌زخم مردن غم عاشق است

معنی: با انکار خود ما را بیازار. انکار تو مانند مرهمی بر زخم‌های ماست؛ زیرا برای عاشق، بی‌رنج مردن غم بزرگی است.

قلمرو زبانی و ادبی: مرهم: هر دارویی که روی زخم بگذارند، التیام‌بخش (اهمیت املائی) // زخم: استعاره از انکار و سرزنش منکران //

بی‌زخم مردن: به مرگ عادی مردن // مرهم بودن زخم: متناقض‌نما // تشبیه زخم (انکار) به مرهم

مگو سوخت جان من از فرط عشق خموشی است هان، اولین شرط عشق

معنی: ای عاشق! از درد و رنج فراوان راه عشق شکایت نکن؛ آگاه باش که اولین شرط عشق رضایت‌مندی و عدم اعتراض است.

قلمرو زبانی و ادبی: فرط: بسیاری (تقریب: کوتاهی) // خموشی: خاموشی، سکوت // هان: به هوش باش؛ شبه جمله // سوختن جان: کنایه از

تحمل درد و رنج بسیار // «فرط و شرط»، «هان و جان»: جناس

قلمرو فکری: عاشق حقیقی بلاکش است، سختی‌های راه عشق را تحمل می‌کند و لب به اعتراض نمی‌گشاید.

بین لاله هایی که در باغ ماست خموشند و فریادشان تا خداست

معنی: شهدای وطن را بین که در ظاهر خاموشند؛ اما فریادشان به عرش الهی می‌رسد. (جاودانه بودن آرمان شهدا)
(این بیت تأکیدی بر پیام بیت قبل است.)

قلمرو زبانی و ادبی: خموش: مسند // لاله: نماد شهید // باغ: استعاره از وطن // پارادوکس: خموشند و فریادشان تا خداست

بیا با گل لاله بیعت کنیم که آلاله ها را حمایت کنیم

معنی: بیا با شهدا پیمان ببندیم و راهشان را ادامه دهیم تا از آن‌ها و آرمان‌هایشان حمایت کرده باشیم.

قلمرو زبانی: بیعت: پیمان، عهد، پیمان بستن برای فرمانبرداری و اطاعت از کسی

قلمرو ادبی: آلاله: لاله سرخ، شقایق (استعاره از شهدا)

هم‌صدا با حلق اسماعیل، سید حسن حسینی

◀ قلمرو زبانی:

۱- معادل معنایی واژه های مشخص شده را بنویسید

منکر آینه باشد چشم کور دشمن آینه باشد روی زرد ← منکر: انکارکنندهای داور زمانه، ملوک زمانه را جز بر ارادت تو مسیر و مدار نیست ← مدار: مسیر، جای دور زدن و گردیدن

۲- همان طور که می دانید، صفت بیانی، برای توضیح و وصف یک واژه به کار می رود. واژه ای که وصف می شود، موصوف نام دارد.

مثال: کتاب خواندنی

موصوف صفت

به پُرکاربردترین صفت های بیانی توجه کنید:

مطلق: پاک، خوشحال، خطرناک

بن مضارع + - نده: سازنده، درخشنده

بن مضارع + ا: گویا، کوشا، زیبا، روا، رسا، فریبا، پویا

بن مضارع + ان: خندان، تابان

بن ماضی / بن مضارع + گار: آفریدگار، آموزگار

بن ماضی + ار: خریدار، خواستار

اسم / بن / صفت + گر: زرگر، توانگر، روشنگر

اسم / صفت + بن مضارع: خداشناس، راستگو

فاعلی

مفعولی: بن ماضی + ه / (= -): پرورده، شکسته

لیاقت: مصدر + ی: آشامیدنی، ستودنی

اسم + ی: آسمانی، نارنجی

اسم + ین: امروزی، آهنین، زرین

اسم + ینه: سیمینه، چرمینه (سیمینه*: منسوب به سیم، سیمین، اشیای ساخته شده از سیم یا نقره)، پشمینه

اسم + انی: روحانی (منسوب به روح، معنوی، ملکوتی)، عقلانی

اسم + انه: کودکانه، سالانه (همچنین صفت + انه، مانند: محترمانه، مودبانه، خیرخواهانه و...)

نسبی

اکنون مانند نمونه، جدول را کامل کنید.

فعل	بن مضارع	صفت فاعلی	صفت لیاقت	صفت مفعولی
نوشت	نویس	نویسنده	نوشتنی	نوشته
خواندم	خوان	خواننده	خواندنی	خوانده

◀ قلمرو ادبی:

۱- از متن درس، برای هر یک از آرایه های ادبی زیر، نمونه ای مناسب بیابید و بنویسید.

تشبیه: بزن زخم، این مرهم عاشق است // متناقض نما: خموشند و فریادشان تا خداست

۲- شعر «یاران عاشق» را از نظر قالب و مضمون، با شعر «زاغ و کبک» مقایسه کنید.

قالب هر دو مثنوی است؛ از نظر مضمون شعر زاغ و کبک محتوای تعلیمی دارد و در نكوهش تقلید کورکورانه و خود باختگی فرهنگی است؛ ولی شعر یاران عاشق از ادبیات انقلاب اسلامی است و محتوای آن مبارزه، شهادت و آرمانگرایی است.

◀ قلمرو فکری:

۱- در بیت سوم، مقصود از یاران عاشق، چه کسانی است و به کدام ویژگی آنها اشاره شده است؟

«یاران عاشق» شهدا هستند و در این بیت به فریاد روشنگرانه و امیدبخش آنها اشاره شده است.

۲- در بیت آخر، بر کدام یک از ارزش های انقلاب اسلامی تأکید شده است؟

حمایت از آرمان شهدا و ادامه دادن راه آنها

۳- نخست، مفهوم کلی بیت های زیر را بنویسید؛ سپس برای هر یک، بیتی متناسب از متن درس بیابید.

(الف) ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد (سعدی)

معنی: ای بلبل! راه و رسم عاشقی را از پروانه بیاموز؛ زیرا جان خود را در راه معشوق از دست داد؛ اما گله و شکایتی از او شنیده نشد.

مفهوم کلی: عاشق حقیقی بلاکش است، سختی های راه عشق را تحمل می کند و لب به اعتراض نمی گشاید.

بیت متناسب: مگو سوخت جان من از فرط عشق / خموشی است هان اولین شرط عشق

قلمرو زبانی و ادبی: مرغ سحر: بلبل، نماد عاشق ظاهری / پروانه: نماد عاشق حقیقی / سوخته: کنایه از عاشق راستین / آن سوخته را جان شد:

جان آن سوخته رفت. (شد=رفت) // «را» در «کان سوخته را جان»: رای فک اضافه — جان آن سوخته // آواز نیامد: اعتراض نکرد

(ب) چه از تیر و چه از تیغ، شما روی نتابید / که در جوشن عشقید، که از کرب و بلایید (حمید سبزواری)

معنی: شما از تیر و شمشیر نمی ترسید. زیرا زره عشق بر تن دارید و از یاران امام حسین (ع) هستید

مفهوم کلی: عاشقان حقیقی در پناه عشق، هراسی از مخاطرات راه عشق ندارند

بیت متناسب: بزن زخم، این مرهم عاشق است / که بی زخم مردن، غم عاشق است

قلمرو زبانی و ادبی: روی تابیدن: پشت کردن، گریختن / جوشن: زره، لباس جنگی / جوشن عشق: تشبیه / تلمیح به واقعه کربلا / تناسب: تیر و تیغ و جوشن

رباعی - ص ۹۶ (این رباعی در تکریم شهدای غواص سروده شده است.)

۱- از چرخبر نفس رسته بودند آنها / بت با بر رانگشته بودند آنها

معنی: آن ها (شهدای غواص) از بند نفس رها شده بودند و همه تعلقات را کنار گذاشته بودند.

قلمرو زبانی و ادبی: چنبر: حلقه و هر چیز حلقه مانند؛ چنبر نفس: اضافه استعاره (نفس به ماری تشبیه شده) // آنها: منظور شهدای غواص //

رستن: نجات یافتن، رهایی // بت: استعاره از تعلقات // شکستن بت: کنایه از غلبه بر خواہش های نفسانی و تلمیح به بت شکنی حضرت ابراهیم

۲- پرواز شدند و پرکشود به عرش / هر چند که دست بسته بودند آنها (مصطفی محدثی خراسانی)

معنی: هر چند دست بسته بودند، مانند پرنده ای سبکبال پر کشیدند و به عرش الهی پرواز کردند. (به شهادت رسیدند)

تحلیل: پرگشودن: کنایه از پرواز کردن، پرگشودن به عرش: کنایه از شهادت، عروج // عرش: تخت، اورنگ (بارگاه خداوند)

دست بسته: کنایه از دربند، اسیر // بودند آنها: ردیف // عرش مجاز از آسمان یا قرب الهی

شعر خوانی: صبح بی تو

شعر «صبح بی تو» از زنده یاد قیصر امین پور است. در این شعر، شاعر از فراق امام زمان دلتنگ است و به رغم کسانی که آمدن او را منکرند، از امید و انتظار سخن می گوید و نوید می دهد که با آمدن او، تمام رنج ها و مصیبت ها رفع می شود.

۱- صبح بی تو، رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد

معنی: بدون تو صبح مانند بعد از ظهر جمعه غم آلود و ملال آور است. بی تو مهربانی هم بی معنا است و رنگی از نفرت و کینه دارد.

۲- بی تو می گویند تعطیل است کار عشق بازی عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد

معنی: می گویند بدون تو، عشق و عاشقی تعطیل است؛ اما عشق که زمان نمی شناسد و به تاریخ و تقویم، کاری ندارد.

۳- جغد بر ویرانه می خواند به انکار تو، اما خاک این ویرانه ها بویی از آن گنجینه دارد

معنی: انکارکنندگان وجود تو را انکار می کنند اما تو همان گنج پنهانی که در دل های پریشان جا داری.

۴- خواستم از رنجش دوری بگویم یادم آمد عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد

معنی: خواستم از دوری تو گلایه کنم، ولی یادم آمد که درد و عشق با هم رابطه ای قدیمی دارند.

*عشق و عاشقی همیشه با درد و رنج و غم همراه است، عاشق باید بلاکش باشد و درد و رنج های عشق را تحمل کند:

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوهی رندان بلاکش باشد

۵- در هوای عاشقان پر می کشد با بیقراری آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد

معنی: دل دردمند امام زمان مانند کبوتری زخمی در آرزوی عاشقان خود با بی قراری پرمی کشد و مشتاق دیدار آن هاست.

۶- ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید آنکه در دستش کلید شهر پر آینه دارد

معنی: امام، روزی، ناگهان ظهور خواهد کرد و با ظهور خود تیرگی ها (ظلم ها) را از بین خواهد برد و شهری پر از نور (پاکی) بنا خواهد کرد.

◀ درک و دریافت:

۱- در خوانش این سروده، به چه نکاتی باید توجه کنیم؟

چون این شعر جزء ادبیات غنایی است، باید با زبانی نرم و لطیف خوانده شود. ضمن اینکه باید به ایستگاه های آوایی توجه کرد؛ یعنی در جاهای مناسب خوانش را قطع و دوباره از سر گرفت.

۲- یکی از مایه های ادبیات انقلاب اسلامی «انتظار موعود» است؛ بر این مبنا، متن شعر خوانی را بررسی کنید.

در این شعر ابتدا فضای غمبار دوران غیبت امام زمان توصیف می شود و در ادامه به انتظار عاشقان برای ظهور پرداخته شده و در نهایت این نوید به منتظران داده شده که امام زمان (عج) که کلید شهر پر آینه را در دست دارد، نهایتاً خواهد آمد و ظلم و ستم را از بین خواهد برد

فصل ششم:



بی نخب بروم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پاری

درس دوازدهم: داستان کاوه دادخواه

در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر باستان، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی‌نظیر است و پیش‌بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند، **درفشی** بود **انقلابی** ۲ که بر ضد پادشاه وقت، **ضحاک** ۳، برافراشت. درفشی که پشتیبان آن، دل‌دردمند و **بازوی** ۴ مردم رنج‌کشیده و بی‌پناه بود. **ضحاک**، **معرب** ۵ اژی‌دهاک (اژدها)، در داستان‌های ایرانی، مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی؛ در اوستا موجودی است «سه‌پوزه سه‌سر شش‌چشم» **دیوزاد** ۶ و مایه آسب آدمیان و فتنه و فساد. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می‌خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، **مرداس** ۷ را که مردی پاک‌دین بود، از پا درمی‌آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد. سپس در لباس **خوالیگری چالاک** ۸ خورش‌هایی حیوانی به او می‌خوراند و **خوی** ۹ بد را در او می‌پرورد؛ سپس بر اثر بوسه‌زدن ابلیس بر دوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می‌روید و مایه رنج وی می‌شود.

نکات مهم: ۱- اساطیر: جمع اسطوره؛ داستان‌های خدایان و پهلوانان ملل قدیم ۲- درفش: پرچم، بیرق / درفشی انقلابی: ترکیب وصفی ۳- ضحاک: بدل ۴- بازو: مجازاً قدرت ۵- معرب: عربی‌شده ۶- دیوزاد: زاده دیو ۷- مرداس: بدل ۸- خوالیگر: آشپز / چالاک: چابک، زبرورنگ ۹- خوی: خصلت، عادت

پزشکان **فرزانه** ۱۰ از عهده معالجه بر نمی‌آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی درمی‌آورد و به نزد ضحاک می‌رود و به او می‌گوید: «راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سیر داشتن آنها با مغز سر آدمیان است.» ضحاک نیز چنین می‌کند و برای تسکین درد خود به این کار می‌پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد را از **کهتران** ۱۱ یا **مہتر زادگان** ۱۲ به **دیوان** ۱۳ او می‌برند و جانشان را می‌گیرند و **خورشگر** ۱۴ مغز سر آنان را بیرون می‌آورد و به مارها می‌خوراند تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد. در اساطیر ایران، مار مظهری است از **اهریمن** ۱۵ و در اینجا نیز بر دوش ضحاک می‌روید که تجسمی است از خوهای اهریمنی و **بیداد** ۱۶ **منش خبیث** ۱۷ پادشاه ستمگر شبی در خواب می‌بیند سه تن مرد جنگی قصد او می‌کنند و یکی از آنان او را به ضرب گرز از پا درمی‌آورد. وی از بیم بر خود می‌پیچد و فریاد زنان از خواب می‌پرد ناچار **موبدان** ۱۸ و خردمندان را به مشورت می‌خواند و خواب خود را حکایت می‌کند و تعبیر آن را می‌خواهد.

نکات مهم: ۱۰- فرزانه: دانشمند، دانا ۱۱- کهتر: کوچک‌تر، کهتران در اینجا، طبقات فرودست ۱۲- مهتر: بزرگتر، مهترزاده: آن که از نژاد بزرگان باشد، اشراف‌زاده ۱۳- دیوان: دربار، بارگاه ۱۴- خورشگر: آشپز ۱۵- اهریمن: ابلیس، شیطان ۱۶- بیداد: ستم ۱۷- منش خبیث: خوی پلید منش: خوی، سرشت، خصلت / خبیث: پلید ۱۸- موبد: روحانی زردشتی، مجازاً دانشمند، دانا

آنان از بیم خشم او تا سه روز چیزی نمی‌گویند. سرانجام، یکی از ایشان می‌گوید که **زبونی** ۱۹ ضحاک به دست کسی انجام خواهد شد که هنوز از مادر نزاده است. همین اشاره کافی است که پادشاه بدمنش به جست‌وجوی چنین نوزادی فرمان دهد. اما در این ایام، فریدون از مادر می‌زاید و از گاوی به نام «برمایه» شیر می‌نوشد و در غاری پرورش می‌یابد. پدر او، آبتین که ناگزیر از بیم ضحاک ترسان و گریزان است، روزی گرفتار می‌شود و مغز سرش را به ماران می‌دهند. مادر فریدون، فرانک، پسر را به البرزکوه می‌برد و به دست مردی پاک‌دین می‌سپرد. ضحاک که به نهانگاه پیشین نوزاد پی می‌برد، به آنجا می‌رود؛ گاو برمایه و همه چهارپایان را می‌کشد و خانه آبتین را به آتش می‌کشد؛ اما پسر به خواست خداوند بزرگ **می‌بالد** ۲۰ و نیرو می‌گیرد و سرانجام، نام و نشان خود را از مادر می‌پرسد و چون از پادشاهی ضحاک و جفاهای او آگاه می‌شود، عزم می‌کند که از وی انتقام گیرد. از این رو در انتظار فرصتی مناسب چشم به راه آینده است. این فرصت گران بها را کاوه فراهم می‌آورد؛ یعنی یکی از مردم فرودست و پاک‌دین که سروکارش با آهن است و رنج و زحمت؛ اما پایان بخش شب تیره ستم می‌شود و نویدبخش پیروزی و بهروزی. در محیطی که پادشاه بیدادپیشه ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی‌توانست زیست. فردوسی تصویری از آن **روزهای سیاه** ۲۱ را هر چه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای جان خویش به نافرمانی و قیام برانگیخت

نکات مهم: ۱۹- زبونی: خواری و ذلت ۲۰- می‌بالد: رشد می‌کند ۲۱- روزهای سیاه: متناقض‌نما، کنایه از دوران اختناق ضحاک

شخصیت‌های داستان کاوه دادخواه:

- ضحاک: فرزند مرداس، وی با کشتن پدر بر تخت می‌نشیند
- مرداس: نام پدر ضحاک، پادشاه دشت سواران نیزه‌گذار (عربستان یا یمن) که با نیرنگ فرزند خود، ضحاک، از پای درمی‌آید.
- کاوه: آهنگری از طبقه فرودست، وی به کمک فریدون زمینه‌ساز قیامی ملی می‌شود.
- فریدون: فرزند آبتین و فرانک، فرمانده قیام، جانشین ضحاک
- آبتین: نام پدر فریدون، وی به دست مامورین ضحاک کشته می‌شود.
- فرانک: مادر فریدون

کاوه دادخواه

۱- چو ضحاک شد بر جهان شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار (خرق عادت)

معنی: وقتی ضحاک پادشاه ایران شد، هزار سال بر او گذشت. (فرمانروایی او هزار سال به طول کشید).

قلمرو زبانی و ادبی: شهریار: پادشاه // انجمن شدن: گرد آمدن // هزار سالیان: نهاد

۲- نهان گشت کردار فرزندگان پراکنده شد کام دیوانگان

بازگردانی: راه و روش انسان‌های فرزانه از بین رفت و انسان‌های پست و دیوسیرت کامیاب شدند. (جهان به کام آن‌ها گشت)

قلمرو زبانی و ادبی: کردار: رفتار // فرزانه: دانشمند، دانا // کام دیوانگان پراکنده شد: کنایه از این که افراد نالایق کامروا شدند، به آرزوهای خود رسیدند. // تضاد: «نهان، پراکنده» و «فرزانه، دیوانه» پیام بیت: چیرگی زشتی و پلیدی بر جامعه

۳- هنر خوار شد، جادویی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند

بازگردانی: فضیلت‌ها بی‌ارزش شد و فریب‌کاری (رزیت‌ها) با ارزش گشت / صداقت از بین رفت و دروغ‌گویی همه جا را گرفت.

قلمرو زبانی و ادبی: هنر: فضیلت، استعداد، شایستگی و لیاقت // خوار: پست و بی‌ارزش // جادوی: جادوگری // حذف فعل «شد» بعد از واژه‌های «ارجمند، راستی و گزند» به قرینه لفظی // «ارجمند، نهان، و آشکارا» مسند // گزند: رنج و آسیب، آزار، آفت // واژه‌های متضاد: «خوار، ارجمند»، «نهان، آشکارا»، «هنر، جادوی» و «راستی و گزند» * پیام بیت: دگرگونی ارزش‌ها

۴- برآمد برین روزگار دراز کشید اژدها را به تنگی فراز

بازگردانی: زمانی طولانی به این وضع (اشاره به بیت قبل) گذشت و ضحاک، به مرور در تنگنا افتاد.

قلمرو زبانی و ادبی: برآمد: گذشت // فراز کشیدن: نزدیک شدن // دراز، فراز: جناس // اژدها: ضحاک

۵- ...چنان بُد که ضحاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دولب

بازگردانی: روزگار ضحاک چنان شده بود که پیوسته از فریدون سخن می‌گفت. (ترس از فریدون پیوسته ذهن او را به خود مشغول کرده بود).

قلمرو زبانی و ادبی: بُد: بود // روز و شب از کسی گفتن: اغراق // گشادی (= می‌گشاد): ماضی استمراری // دو لب گشودن: کنایه از سخن گفتن

۶- ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی گُند پشت راست

معنی: بزرگان هر سرزمین را فراخواند تا بتواند به یاری آن‌ها از این سختی بگذرد و دوباره قدرت بگیرد.

قلمرو زبانی و ادبی: مهتر: بزرگتر، رئیس // بخواست: طلب کرد (اهمیت‌آمیزی) // پشت راست کردن: کنایه از قوت گرفتن، قدرت یافتن

۷- از آن پس، چنین گفت با موبدان که ای پره‌نر نامور بخردان

بازگردانی: سپس به روحانیان گفت: «ای هنرمندان نامدار و خردمند... (وابسته معنا)

قلمرو زبانی و ادبی: موبد: روحانی زردتشی، مجازا دانشمند، دانا // نامور: مشهور // بخرد: خردمند // «پره‌نر باگهر بخردان»: ترکیب وصفی مقلوب (بخردان پره‌نر و باگهر)

۸- مرا در نهانی یکی دشمنست که بر بخردان این سخن، روشن ست

بازگردانی: من در خفا دشمنی دارم و خردمندان از این موضوع آگاه هستند.

قلمرو زبانی و ادبی: «را» در «مرا»: حرف اضافه، من: متمم (به این نوع «را» رای مالکیت یا رای تغییر فعل هم گفته می‌شود) // نهان و روشن: تضاد

۹- یکی محضر اکنون بیاید نوشت که جز تخم نیکی، سپهبد نکشت

بازگردانی: اکنون باید استشهدنامه‌ای بنویسد و گواهی دهد که ضحاک جز خوبی، کار دیگری انجام نداده است.

قلمرو زبانی و ادبی: محضر: استشهدنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود. // بیاید نوشت: فعل غیرشخصی (نهاد آن به شخص خاصی بر نمی‌گردد). // جز: حرف اضافه // تخم نیکی: اضافه تشبیهی // سپهبد: فرمانده و سردار سپاه، منظور ضحاک

۱۰- ز بیم سپهبد همه راستان / بر آن کار گشتند همداستان

بازگردانی: از ترس پادشاه (ضحاک) همه درستکاران! با نوشتن استشهادنامه موافقت کردند.

قلمرو زبانی و ادبی: راستان: درست کاران، راست کرداران // همداستان: موافق، متفق، هم عقیده (کنایه) // بیم: ترس

۱۱- بر آن محضر ازدها ناگزیر / گواهی نوشتند برنا و پیر

بازگردانی: به ناچار، همه، استشهادنامه را تایید و امضا کردند.

قلمرو زبانی و ادبی: ازدها: استعاره از ضحاک // گواهی: شهادت // برنا: بالغ، جوان // برنا، پیر: تضاد و مجاز از همه

۱۲- هم آنگه یکایک ز درگاه شاه / بر آمد خروشیدن دادخواه

بازگردانی: درست در همان زمان، ناگهان فریاد اعتراض کاوه از درگاه شاه بلند شد

قلمرو زبانی و ادبی: یکایک: ناگهان (کاربرد واژه کهن) // درگاه: بارگاه // شاه: منظور ضحاک // بر آمد: بلند شد // خروشیدن: فریادزدن

دادخواه: شاکی، حق جو // خروشیدن دادخواه: ترکیب اضافی (دادخواه: صفت جانشین اسم)

۱۳- ستم دیده را پیش او خواندند / بر نامدارانش نشانددند

بازگردانی: ستم دیده را نزد ضحاک فراخواندند و او را در کنار بزرگان نشانددند. (برای حفظ ظاهر از او دلجویی کردند).

قلمرو زبانی و ادبی: ستم دیده: کاوه (صفت جانشین موصوف) // مرجع «او»: ضحاک // بر: کنار // نامداران: افراد سرشناس

۱۴- بدو گفت مهتر به روی دژم / که برگوی تا از که دیدی ستم؟

بازگردانی: ضحاک با چهره‌ای درهم و ناراحت به او گفت: بگو تا ببینم از چه کسی ستم دیده‌ای؟! ((تظاهر به همدردی، عوام‌فریبی)

قلمرو زبانی و ادبی: مهتر: بزرگتر، رئیس، منظور ضحاک است. // دژم: خشمگین // «که» به ترتیب: حرف ربط - ضمیر

۱۵- خروشید و زد دست بر سر ز شاه / که شاهان منم کاوه دادخواه

بازگردانی: کاوه فریاد کشید و از شدت خشم دست بر سر کوبید و گفت: ای شاه، من کاوه دادخواهم. (برای اجرای عدالت آمده‌ام)

قلمرو زبانی و ادبی: خروشید: فریاد زد // شاهان: ای شاه، منادا // «من» در «منم»: نهاد // کاوه: مسند // دست بر سر زدن: نمایش نهایت استیصال و بیچارگی

۱۶- یکی بی زیان مرد آهنگرم / ز شاه، آتش آید همی بر سرم

بازگردانی: آهنگری بی آزارم؛ اما پیوسته از شاه، ستم می‌بینم.

قلمرو زبانی و ادبی: بی زیان: بی آزار // یکی بی زیان مرد آهنگر: گروه مسندی // «مرد آهنگر»: نهاد // آید همی (=همی آید): مضارع اخباری کهن

آتش بر سرم همی آید: کنایه از این که شاه پیوسته به من ظلم می‌کند. // آتش: استعاره از رنج و مصیبت، گرفتاری و بلا // بر و سر: جناس

۱۷- تو شاهی و گر ازدها پیکری / بیاید زدن داستان آوری

بازگردانی: تو شاه باشی یا ازدهایی ترسناک. (صاحب هر مقام و موقعیت که باشی) قطعاً باید به من بگویی که... (وابسته معنا)

قلمرو زبانی و ادبی: «گر» در این بیت به معنی «یا» آمده است. این کاربرد، بیانگر خراسانی بودن شعر است. (انسانی) // ازدها پیکر: تشبیه درون‌واژه‌ای،

پیکر مانند ازدها // داستان زدن: حکایت کردن، خبر دادن // آوری: بی گمان، بی تردید، به طور قطع

۱۸- اگر هفت کشور به شاهی تو راست / چرا رنج و سختی همه بهر ماست

بازگردانی: اگر تو پادشاه همه جهان هستی چرا بهره‌ما از این پادشاهی، همه، رنج و سختی است؟!

قلمرو زبانی و ادبی: «را» در «تو راست»: حرف اضافه به معنی «برای»، تو: متمم // بهر: نصیب، بهره (اهمیت املائی) // هفت کشور: مجازاً همه جهان

۱۹- شماریت با من بیاید گرفت / بدان تا جهان ماند اندر شگفت

بازگردانی: برای این اقدام (ظالمانه) باید به من حساب پس بدهی تا مردم جهان (از جنایات تو) شگفت زده شوند.

قلمرو زبانی و ادبی: شمار گرفتن: حساب پس دادن، سنجیدن و داوری کردن / جهان: مجازاً مردم جهان / بدان: به آن (حساب پس دادن ضحاک)

۲۰- مگر کز شمار تو آید پدید که نوبت ز گیتی به من چون رسید؟

بازگردانی: تا شاید از حساب پس دادن تو مشخص شود که چگونه در این دنیا نوبت به من رسید؟

۲۱- که مارانت را مغز فرزند من همی داد باید به هر انجمن

بازگردانی: (باید حساب پس دهی) که چرا در هر انجمنی، مغز فرزندان من باید غذای ماران تو می شد؟

۲۲- سپهبد به گفتار او بنگرید شگفت آمدش کان سخن ها شنید

بازگردانی: ضحاک در گفتار کاوه تأمل کرد، وقتی آن سخنان جسورانه را شنید، شگفت زده شد.

قلمرو زبانی و ادبی: بنگرید: ماضی ساده از «نگریدن» به معنی نگاه کردن، اندیشیدن، به دقت نظر کردن، تأمل کردن // شگف آمدش: تعجب کرد

۲۳- بدو باز دادند فرزند او به خوبی بجُستند پیوند او

بازگردانی: فرزندش را به او برگرداندند و با نرمی و مدارا خواستار دوستی با او شدند.

قلمرو زبانی و ادبی: بازدادن: پس دادن // مرجع «او»: کاوه // بدو: به او // پیوند جستن: طلب پیوستگی و اتصال کردن، به دنبال دوستی با کسی رفتن

۲۴- بفرمود پس کاوه را پادشا که باشد بر آن محضر اندر گوا

بازگردانی: پس ضحاک به کاوه دستور داد تا آن استشهدنامه را تایید کند. (به درستی و عدالت ضحاک گواهی دهد).

قلمرو زبانی و ادبی: «را» در «کاوه را فرمود»: حرف اضافه (به کاوه فرمود) // اندر: در // بر آن محضر اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم // گوا: شاهد

۲۵- چو بر خواند کاوه، همه محضرش سبک، سوی پیران آن کشورش

بازگردانی: هنگامی که کاوه استشهدنامه را خواند، سریع، رو به بزرگان کشورش کرد... (وابسته معنا)

قلمرو زبانی و ادبی: محضر: استشهدنامه // سبک: زود، بی درنگ، سریع // حذف فعل «رو کرد» در پایان بیت

۲۶- خروشید کای پامردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

بازگردانی: فریاد زد که: «ای حامیان دیو! ای کسانی که از خداوند جهان نمی ترسید.»

قلمرو زبانی و ادبی: خروشید: فریاد زد // کای: که ای // پامردان: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت ظالم // دیو: استعاره از ضحاک

پامردی: خواهشگری، میانجی گری، شفاعت // گیهان خدیو: خدای جهان (گیهان: کیهان، جهان / خدیو: سلطان، خداوند) // خدیو، دیو: جناس

۲۷- همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دلها به گفتار اوی

بازگردانی: شما، همگی، با پذیرفتن ضحاک و پیروی از او به جهنم رو کردید (زیرا کارهای او را تایید می کنید).

قلمرو زبانی و ادبی: روی نهادن: راهی شدن، رفتن (کنایه) // دل سپردن: باور کردن، پذیرفتن، فریفته شدن (کنایه) // سوی، روی، اوی: جناس

۲۸- نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز برانديشم از پادشا

بازگردانی: من این استشهد را گواهی و تأیید نمی کنم و هرگز از پادشاه نمی ترسم

قلمرو زبانی و ادبی: بدین محضر اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم (به این محضر اندر) // برانديشم: ترسیدن

۲۹- خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای

بازگردانی: فریاد برآورد و در حالی که از خشم می لرزید، استشهدنامه را پاره کرد و زیر پا انداخت. (زمینه قهرمانی)

قلمرو زبانی و ادبی: جستن: پریدن، خیز برداشتن // لرزان: قید // دریدن: پاره کردن // سپردن (س/س): پای مال کردن و زیر پا گذاشتن

جای، پای: جناس // مفهوم بیت بیانگر خشم، شجاعت و اعتراض کاوه است.

۳۰- چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه

بازگردانی: وقتی کاوه از دربار شاه بیرون رفت، اهل بازار دور او جمع شدند.

قلمرو زبانی و ادبی: شد: رفت // انجمن گشت: جمع شد // بازارگاه: معجاز از اهل بازار

۳۱- همی برخوشید و فریاد خواند جهان را سراسر، سوی داد خواند

بازگردانی: پیوسته فریاد می‌زد و از مردم یاری می‌طلبید و همه را به هواداری از عدل و داد فراخواند.

قلمرو زبانی و ادبی: فریاد خواندن: فریاد خواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن // سراسر: قید // داد: حق و عدالت

۳۲- از آن چرم، کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای

بازگردانی: از آن پیش‌بند چرمی که آهنگران، هنگام ضربه زدن با پتک روی پای خود را با آن می‌پوشانند... (وابسته معنا)

قلمرو زبانی و ادبی: چرم: مجاز از پیش‌بند // پشت پا: روی پا، سینه پا // زخم: ضربه // درای: پتک، چکش // زخم درای: ضربه پتک؛ درای، در اصل زنگ کاروان است.

۳۳- همان، کاوه آن بر سر نیزه کرد همانکه ز بازار برخاست گرد

بازگردانی: کاوه همان را بر نیزه آویخت و همزمان، اهالی بازار قیام کردند.

قلمرو زبانی و ادبی: برخاست: بلند شد // گرد برخاستن: کنایه از شورش، قیام // گرد، کرد: جناس

۳۴- خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست! (وابسته معنا)

بازگردانی: خروشان و نیزه به دست، پیش می‌رفت و فریاد می‌کشید که ای بزرگان خدا پرست...

قلمرو زبانی و ادبی: یزدان: خداوند // نامدار: سرشناس // خروشان: فریاد زنان (قید) // نیزه به دست: قید

۳۵- کسی کاو هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

بازگردانی ۱: کسی که از فریدون حمایت کند، از بند اسارت ضحاک رها می‌شود.

بازگردانی ۲: هر کسی می‌خواهد از فریدون طرفداری کند، باید خود را از یوغ بندگی ضحاک آزاد کند.

قلمرو زبانی و ادبی: هوای کسی کردن: میل کسی کردن (کنایه) // بند: فریب و افسون // دل از بند کسی بیرون کردن کنایه از قطع علاقه، نافرمانی

۳۶-...پیوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل، دشمن است

بازگردانی: به پا خیزید که این پادشاه، شیطان است و در دل دشمن خداست (دعوت به قیام)

قلمرو زبانی و ادبی: پیوید: دویدن، حرکت کردن // مهتر: بزرگتر، رئیس // آهرمن: اهریمن // جهان آفرین: آفریدگار

۳۷- همی رفت پیش اندرون مرد گرد سپاهی بر او انجمن شد، نه خُرد

بازگردانی: کاوه پهلوان، پیش می‌رفت و سپاهی انبوه، نه کوچک دور او جمع شد.

قلمرو زبانی و ادبی: همی رفت: ماضی استمراری // گرد پهلوان // پیش اندرون: جلو // جهان: مجازاً مردم جهان // انجمن شد: جمع شد //

خُرد: اندک // گرد، خُرد: جناس

۳۸- بدانست خود کافریدون کجاست سراندر کشید و همی رفت راست

بازگردانی: از آن جا که جایگاه فریدون را می‌دانست، به راه افتاد و مستقیم به سوی او رفت.

قلمرو زبانی و ادبی: اندر کشیدن: راهی شدن، رهسپار شدن (کنایه) // راست: مستقیم

۳۹- بیامد به درگاه سالار نو بدیدندش آنجا و برخاست غو

بازگردانی: کاوه به جایگاه فریدون رسید و مردمی که با او همراه بودند، با دیدن فریدون، فریاد شادی سردادند.

قلمرو زبانی و ادبی: سالار: سردار، منظور فریدون // غو: فریاد، بانگ و خروش، غریو // نو، غو: جناس // مرجع ضمیر «ش»: فریدون

۴۰- فریدون چو گیتی بر آن گونه دید جهان پیش ضحاک وارونه دید

بازگردانی: هنگامی که فریدون اوضاع جهان را آنگونه دید، دانست که ضحاک سرنگون خواهد شد و روزگارش به سرخواهد آمد.

قلمرو زبانی و ادبی: وارونه: سرنگون، برگشته، ناموافق،

۴۱- همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه، دلی پر ز داد

بازگردانی: فریدون با سری پر کینه و دلی لبریز از عدالت خواهی، به سرعت منازل راه (مسیر) را طی می کرد.

قلمرو زبانی و ادبی: سر: مجاز از وجود // منزل: توقف گاه کاروانیان، مسافت بین دو توقف گاه // داد: حق و عدالت // باد، داد: جناس

۴۲- به شهر اندرون هر که بُرنا بدند چه پیران که در جنگ، دانا بدند

بازگردانی: در شهر همه جوانان و حتی پیران جنگ دیده... (وابسته معنا)

قلمرو زبانی و ادبی: اندرون: درون // به شهر اندرون: دو حرف اضافه برای یک متمم // برنا: بالغ، جوان // برنا، پیر: تضاد // برنا، دانا: جناس

۴۳- سوی لشکر آفریدون شدند ز نزدیک ضحاک بیرون شدند

بازگردانی: به سوی لشکر فریدون رفتند و از دور ضحاک پراکنده شدند.

قلمرو زبانی و ادبی: شدند: رفتند // نیرنگ: فریب

فریدون با لشکری از مردم شهر که به یاری اش آمده بودند، به رویارویی با ضحاک آمد و دست به گرز گاوسر^۱ برد و «بزد بر سرش، ترگ (کلاهخود) بشکست خُرد»^۲. سروش خجسته^۳ پیام آورد که او را مگش که هنوز زمان مرگش فرانسیده است؛ او را با همین شکستگی به کوه دماوند ببر و همان جا در بند کن. فریدون دو دست و میان^۴ ضحاک را به بندی بست، سپس او را به کوه دماوند و در غاری که «بُنش ۵ ناپدید» بود، سرنگون آویخت.

نکات مهم: ۱- گرز گاوسر: گریزی که سر آن شبیه سرِ گاو بوده است ۲- بزد بر سرش، ترگ بشکست خُرد: بر سر ضحاک زد و کلاهخودش را خرد کرد (زمینه قهرمانی) ۳- سروش: فرشته پیام آور، فرشته / خجسته: فرخنده، مبارک ۴- میان: کمر ۵- بُن: ته، انتها

کارگاه متن پژوهی

◀ قلمرو زبانی:

- ۱- در متن درس هریک از واژه های زیر در چه معنایی به کار رفته است؟
هنر: فضیلت، فضل، دانش. // **محضر:** استشهاد نامه، گواهی // **درای:** پتک، چکش // **منزل:** توقفگاه، استراحتگاه بین مسیر در قدیم
- ۲- در بیت زیر کلمه ی «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟
 تو شاهی و گر ازدها پیکری بیاید بدین داستان داوری ← «گر» در معنای «یا» به کار رفته است
- ۳- هر کدام از واژه های زیر مشمول کدام یک از وضعیت های چهارگانه شده اند؟
*** پذیرش:** با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه داده است. (حفظ معنا)
*** سوافار:** به دلایل سیاسی، فرهنگی، اجتماعی یا مذهبی از فهرست واژگان حذف شده است. (حذف)
*** رکاب:** هم معنای قدیم خود را حفظ کرده است و هم معنای جدید را پذیرفته است. (تعدد یا گسترش معنا)
*** شوخ:** معنای قدیم را از دست داده و معنای جدید پذیرفته است. (تحول معنا)

◀ قلمرو ادبی:

- ۱- برای هریک از ویژگی های شعر حماسی، نمونه ای از متن درس انتخاب کنید:
زمینه ملی:

- از آن چرم آهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای
- همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همان گه ز بازار برخاست گرد
- ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی کند پشت راست

زمینه قهرمانی:

- خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای
- بر آن گرز گاو سر دست برد بزد بر سرش ترگ بشکست خرد
- بیاورد ضحاک را چون نوند به کوه دماوند کردش به بند

- ۲- بیت پنجم درس را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید؟
 چنان بُد که ضحاک را روز و شب / به نام فریدون گشادی دولب
 • روز و شب: تضاد // لب گشودن: کنایه از سخن گفتن // شب و لب: جناس ناهمسان // اغراق
- ۳- هریک از واژه های مشخص شده، مجاز از چیست؟
 چو کاوه برون شد ز درگاه شاه براوانجمن گشت **بازارگاه**

مجاز از مردم بازار

- از آن **چرم**، کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای
 مجاز از پیش بند آهنگری

- ۴- در بیت زیر «درفش کاویان» در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟ نماد پیروزی است.
 تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تازان پس به هر جانب که روی آری **درفش کاویان** بینی

◀ قلمرو فکری:

- ۱- معنی و مفهوم بیت بیست و هفتم را به نثر روان بنویسید؟
 • خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای
معنی: فریاد برآورد و در حالی که از خشم می لرزید، استشهدنامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

۲- مارانی را که بر دوش ضحاک رویدند ، مظهر چه خصلت هایی می توان دانست؟

مظهر خویهای اهریمنی و باطن پلید

۳- انگیزه‌ی فریدون در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

● برپایی عدالت و نجات مردم از ظلم / خونخواهی پدر که به دست ضحاک کشته شده بود

۴- با توجه به متن درس «پایمردان دیو» چه کسانی بودند؟ شخصیت آن ها را تحلیل کنید.

دستیاران و حامیان ضحاک که از خدا نمی ترسیدند و او را در ظلم و ستم یاری می کردند.

چند نمونه سوال دیگر از درس دوازدهم:

۱- خروشید کای پایمردان دیو / بریده دل از ترس کیهان خدیو» یعنی فریاد برآورد که ای

۲- بدو گفت مهتر به روی دژم / که برگوی تا از که دیدی ستم: یعنی ضحاک

۳- در بیت «خروشید کای پایمردان دیو / بریده دل از ترس کیهان خدیو» منظور از «دیو» و «کیهان خدیو» کدام است؟

۴- باتوجه به شاهنامه فردوسی ، پدر فریدون که بود و به چه سرنوشتی گرفتار آمد؟

۵- معنای مصراع «شماریت با من بیاید گرفت» چیست؟

۶- «شده بر بدی دست دیوان دراز» بیانگر چه مفهومی است؟

۷- معنی بیت «هم آنکه یکایک ز درگاه شاه / برآمد خروشیدن دادخواه» چیست؟

پاسخ ها:

۱- ...حامیان شاه دیو سیرت که از خداوند نمی هراسید.

۲- خشمگینانه ، نام کسی را که به کاوه ظلم کرده بود از او پرسید

۳- ضحاک - خدا

۴- آبتین - مغز سرش غذای ماران شد

۵- باید به من حساب پس بدهی

۶- رواج زشتی و پلیدی

۷- در آن لحظه، ناگهان فریاد اعتراض ستمدیده از کاخ بلند شد.

گنج حکمت: کاردانی، از کتاب روضه خلد، اثر مجد خوافی / نوع ادبی: تعلیمی

کشتی گیری بود که در زورآزمایی شهره بود. بدر در میدان او هلالی بود و رستم به دستان او زالی.

بازگردانی: کشتی گیری بود که در زورآزمایی معروف بود. تنومندان در میدان قدرت‌نمایی او همچو هلالی لاغر و ضعیف بودند و پهلوانانی چون رستم در دستان او مانند پیرزنی رنجور و ناتوان به نظر می‌رسیدند.

قلمرو زبانی: شهره: معروف، نامی // بدر: ماه کامل // هلال: ماه نو // در میدان او: در برابر او // هلالی، زالی: مسند // زال: پیر سفیدموی، اغلب به زن سفیدمو اطلاق می‌شود // حذف فعل «بود» بعد از واژه «زالی» به قرینه لفظی

قلمرو ادبی: هلالی - زالی: سجع // رستم، زال، دستان: مراعات نظیر و تلمیح // «بدر در میدان او هلال بود» و «رستم به دستان او زالی بود»: تشبیه // دستان: ایهام تناسب دارد: ۱- لقب پدر رستم که با رستم تناسب دارد و در این جا مورد نظر نیست ۲- دست‌ها // زال: ایهام تناسب دارد: ۱- نام پدر رستم که با رستم تناسب دارد و در این جا مورد نظر نیست ۲- پیر سفیدمو

با جوانان چو دست بگشادی پای گردون پیر بربستی

بازگردانی: وقتی با جوانان کشتی می‌گرفت، چنان قدرتی داشت که بر فلک پیر و باتجربه نیز غلبه می‌کرد.
مفهوم: در کشتی گرفتن بسیار نیرومند بود و همه را شکست می‌داد.

قلمرو زبانی: برستن: بستن، بند کردن // بربستی (= می‌بست): ماضی استمراری // بگشادی (= می‌گشاد): ماضی استمراری
قلمرو ادبی: تضاد: «جوان و پیر»، «گشادن و بستن» // مصراع دوم اغراق و کنایه از این که کشتی گیر، در اوج قدرت بود // دست گشادن: در این جا کنایه از کشتی گرفتن، زورآزمایی // پیر: کنایه از باتجربه // پای گردون پیر: استعاره مکنیه (تشخیص)

روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند. ناگاه کشتی گیر از کناره‌ای درآمد و نبرد خواست، خلق در وی حیران شدند، زور بازویی که کوه به هوا بردی!

بازگردانی: روزی دوستان اصرار کردند و مرا به گردش بردند. ناگهان کشتی گیر از گوشه‌ای ظاهر شد و درخواست مبارزه کرد. مردم با دیدن او شگفت زده شدند. کشتی گیر چنان قدرتی داشت که کوه را به آسمان پرتاب می‌کرد!

قلمرو زبانی: الحاح: اصرار کردن، پافشاری، درخواست کردن (الحاح، اهمیت املائی دارد) // تفرج: گردش، گشت و گذار، تماشا // حیران: سرگردان، سرگشته، شگفت زده // بردی (= می‌برد): ماضی استمراری // درآمد: ظاهر شد، وارد شد

قلمرو ادبی: زور بازویی که کوه به هوا بردی: اغراق و کنایه از قدرت زیاد // کوه: نماد عظمت

از هر طرف، نفیر برآمد. در حال که کشتی گیر دست بر هم زد، پایش بگرفتم و سرش بر زمین محکم زدم.

بازگردانی: از هر طرف بانگ و فریاد بلند شد. در همان لحظه که کشتی گیر دست‌هایش را به نشانه آغاز مبارزه به هم می‌زد، پای او را گرفتم و سرش را محکم بر زمین زدم. (سرعت عمل)

قلمرو زبانی: نفیر: فریاد و زاری با صدای بلند // برآمد: بلند شد // در حال: فوراً، همان لحظه

قلمرو ادبی: دست بر هم زدن: در این جا کنایه از شروع کردن، اعلام آمادگی برای مبارزه // سر بر زمین زدن: کنایه از شکست دادن
گفتم: علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرد، جز حسرت روزگار نیست.

بازگردانی: [به کشتی گیر] گفتم: داشتن علم و آگاهی در هر موضوعی امری شایسته است و خردمند در آن موضوع بر همه پیروز است؛ توانایی صرف (خالی) حاصلی جز حسرت و پشیمانی روزگار ندارد.

پیام: برای موفقیت، زور بازو به تنهایی کافی نیست. دانش و آگاهی و تجربه نیز لازم است.

قلمرو زبانی و ادبی: باب: موضوع، مورد // لایق: سزاوار، شایسته // عالم: دانا، دانشمند // فایق: برگزیده، پیروز // مجرد: صرف، خالی، تنها

فعل «است» بعد از «فایق» به قرینه لفظی حذف شده است // روزگار: واژه دوتلفظی // لایق، فایق: سجع و جناس ناهمسان

زور داری، چون نداری علم کار لاف آن نتوان به آسانی زدن

بازگردانی: وقتی زور داشته باشی اما دانش به کاربردن آن را نداشته باشی نمی توانی به راحتی ادعای زورمندی کنی.

پیام بیت: تاکید بر توام بودن علم و مهارت و پرهیز از غرور و تکبر

قلمرو زبانی: مرجع ضمیر «آن»: زور داشتن // داری، نداری: تضاد

قلمرو ادبی: لاف زدن: کنایه از ادعای باطل کردن، تعریف و تمجید از خود

▼ دستور:

وضعیت واژه ها در گذر زمان:

برای هر واژه، در گذر زمان ممکن است یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:

۱- پس از انتقال به دوره ای دیگر به علل سیاسی، مذهبی و... کاملاً متروک و از فهرست واژگان دوره بعد حذف شوند. **حذف** (متروک) مانند: خرگاه: خیمه بزرگ / ترگ: کلاه جنگی // نخجیر: شکار / گو: پهلوان / درای: پتک / نوند: اسب تندرو / سوفار: دهانه تیر و ...
* نکته: این واژه ها فقط در شعر و نثر گذشتگان یافت می شوند.

۲- با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنایی جدید به دوران بعد منتقل شوند. **(تحول معنایی)**؛ مانند:

سوگند: گوگرد ← قسم // تماشا: گردش و تفریح ← نگاه کردن // کثیف: ستر و غلیظ، ضد لطیف، انبوه ← آلوده، چرکین
دبیر: نویسنده ← معلم // هنر: فضیلت، معرفت، علم ← توان و مهارت خلق زیبایی // محضر: استشهادنامه ← دفتر ثبت اسناد

۳- با همان معنی قدیم به حیات خود ادامه می دهند. **(حفظ معنا)**؛ مانند: گریه، شادی، خنده، دست؛ زیبایی، پا، چشم و دیوار و...

۴- هم معنای قدیم را حفظ کرده اند و معنای جدید نیز پذیرفته اند. **(تعدد یا گسترش معنا)**؛ مانند:

سپر: ابزاری در جنگ - قطعه ای در اتومبیل / یخچال: گودال سقف دار و بزرگ برای انبار کردن یخ، یخچال های طبیعی، نام وسیله ای برقی
رکاب: حلقه فلزی آویزان شده در دو طرف زین اسب - قسمتی از اتومبیل، موتور یا دوچرخه

◀ چند نمونه سوال:

۱- هر یک از واژه های مشخص شده در بیت زیر مشمول کدام یک از وضعیت های چهارگانه شده است؟

نه هر جای مرکب توان تاختن / که جاها سپر باید انداختن

۲- در کدام گزینه واژه ای وجود دارد که معنای گذشته را از دست داده و معنای جدید گرفته است؟

۱- دنیا خوش است و مال عزیزست و تن شریف / لیکن رفیق بر همه چیز مقدم است

۲- امشب به راستی شب ما روز روشن است / عید وصال دوست علی رغم دشمن است

۳- من آن نیم که حلال از حرام نشناسم / شراب با تو حلال است و آب بی تو حرام

۴- بخلش جایی رسیده کاو نگذارد / شوخ به گرمابه بان و موی به حجام (حجامت گر)

۳- در همه ی گزینه ها به جز گزینه واژه ای به کار رفته است که با از دست دادن معنای پیشین، معنای جدید یافته است.

۱- یاد از این مرغ گرفتار کنید ای مرغان / چون تماشای گل و لاله و شمشاد کنید

۲- بدان گاه سوگند پر مایه شاه / چنین بود آیین و این بود راه

۳- هوا و آتش و آب ار به کین او کوشند / شود کثیف هوا و مکدر آتش و آب

۴- عدو چو تیغ کشد، من سپر بیندازم / که تیغ ما جز از ناله و آهی نیست

درس چهاردهم: حمله حیدری شاعر: باذل مشهدی / نوع ادبی: حماسه مذهبی

۱- دلیران میدان گشوده نظر که بر کینه اول که بندد کمر

بازگردانی: پهلوانان میدان، منتظر بودند تا ببینند چه کسی جنگ را آغاز می کند.

قلمرو زبانی: حرف «که» به ترتیب: ۱- حرف ربط ۲- ضمیر پرشش در نقش نهاد // کینه: دشمنی، جنگ

قلمرو ادبی: کمر بستن: کنایه از آماده شدن // نظر گشودن (چشم گشودن): کنایه از منتظر بودن، نظر: مجاز از چشم // قالب: مثنوی

۲- که ناگاه عمرو آن سپهر نبرد برانگیخت ابرش برافشاند گرد

بازگردانی: که ناگهان عمرو، آن جنگجوی دوران، اسبش را به تاخت درآورد و به سرعت وارد میدان شد..

قلمرو زبانی: سپهر: آسمان // ابرش: اسب خالدار (مفعول) // برانگیختن: با تندی به حرکت درآوردن // برافشاندن: پراکندن

قلمرو ادبی: گرد برافشاندن: کنایه از سریع رفتن

۳- چو آن آهنین کوه آمد به دشت همه رزمگه کوه فولاد گشت

بازگردانی: وقتی عمرو با آن هیكل درشت و پوشیده از زره، وارد میدان شد، گویی که کوهی از فولاد وارد میدان شده است.

(یا تمام میدان جنگ برای تحمل سنگینی او همچون فولاد محکم شد.)

قلمرو زبانی: آهنین کوه: ترکیب وصفی مقلوب، آهنین: منسوب به آهن، صفت نسبی

قلمرو ادبی: آهنین کوه: استعاره از عمرو // دشت، گشت: جناس ناهمسان // رزمگه کوه فولاد گشت: تشبیه و اغراق

۴- پیامد به دشت و نفس کرد راست پس آن گه باستاد هم رزم خواست

بازگردانی: عمرو به میدان آمد؛ نفسی تازه کرد، سپس ایستاد و حریف طلبید.

قلمرو زبانی: باستاد: بایستاد // هم رزم: به غلط در معنای «حریف» و «رقیب» به کاررفته است.

قلمرو ادبی: نفس کرد راست: نفس تازه کرد، کنایه از توقف کردن و آرام گرفتن // دشت مجاز از میدان جنگ

۵. حبیب خدای جهان آفرین ننگه کرد بر روی مردان دین

بازگردانی: پیامبر (ص) به چهره مردان سپاه اسلام نگاه کرد [تا ببیند چه کسی حریف عمرو می شود].

قلمرو زبانی و ادبی: حبیب: دوست، یار // حبیب الله: از القاب پیامبر اکرم (کنایه)

۶- همه برده سر در گریبان فرو نشد هیچکس را هوس، رزم او

بازگردانی: همه از ترس، سرها را پایین انداخته بودند. (خود را کنار کشیده بودند) کسی تمایل نداشت با عمرو بجنگد.

قلمرو زبانی: همه: نهاد // گریبان: یقه // هوس: میل // «را» در مصرع دوم: رای فک اضافه (رزم او هوس هیچکس نشد).

قلمرو ادبی: سر در گریبان فرو بردن: کنایه از ترسیدن یا خجالت توام با ترس، کنار کشیدن

۷- به جز بازوی دین و شیر خدا که شد طالب رزم آن اژدها

بازگردانی: به جز علی (ع)، آن یاور دین و شیر شجاع خدا، هیچ کس داوطلب مبارزه با عمرو نشد.

قلمرو زبانی: طالب: خواهان // طالب: مسند // به جز: حرف اضافه مرکب

قلمرو ادبی: «بازوی دین» و «شیر خدا»: استعاره (!) از علی (ع) // بازوی دین: اضافه استعاری // اژدها: استعاره از عمرو

۸- بر مصطفی بهر رخصت دوید از او خواست دستوری اما ندید

بازگردانی: برای کسب اجازه به سوی پیامبر شتافت؛ اما پیامبر به او اجازه نداد.

قلمرو زبانی: بُر: نزد // بهر: برای (بحر: دریا) // دستوری: رخصت، اجازه، اذن // حذف واژه «دستوری» در جمله آخر به قرینه لفظی.

قلمرو ادبی: بر و بهر: جناس // مصطفی: کنایه از پیامبر اکرم (ص)

عمرو برای بار دوم مبارز می‌طلبد. پیامبر از لشکر می‌پرسد که چه کسی حاضر است با عمرو بجنگد؟ لیکن جز علی(ع) کسی اعلام آمادگی نمی‌کند. پیامبر به علی(ع) هشدار می‌دهد که: «او عمرو است.» و علی جواب می‌دهد من هم علی بن ابی طالبم پس از گفتگوهای بسیار، از پیامبر اجازه نبرد می‌گیرد. در میدان نبرد، عمرو از جنگ با علی امتناع می‌کند؛ با این بهانه که نمی‌خواهم به دست من کشته شوی، اما علی(ع) در پاسخ می‌گوید: «ریختن خون تو برای من از مُلک روی زمین بهتر است.»؛ عمرو این بار خشمگینانه از اسب پایین می‌آید و:

۹- به سوی هژبر ژیان کرد رو به پیشش برآمد شه جنگ جو

بازگردانی: عمرو به سوی علی(ع) رو کرد و علی(ع) نیز در مقابلش ظاهر شد.

قلمرو زبانی و ادبی: هژبر: شیر // ژیان: خشمگین، درنده // هژبر ژیان: استعاره از علی(ع)، ترکیب وصفی // شه جنگجو: امام علی(ع) // رو، جو: جناس

۱۰- دویدند از کین دل سوی هم در صلح بستند بر روی هم

بازگردانی: با دلی پر کینه به سوی هم تاختند و امکانی برای صلح و آشتی باقی نگذاشتند.

قلمرو ادبی: جناس: «سو، رو» و «در، بر» // در صلح: اضافه تشبیهی // کین و صلح: تضاد // در صلح بستند: امکانی برای صلح باقی نگذاشتند (کنایه)

۱۱- فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ

بازگردانی: جنگ آن قدر سهمگین بود که آسمان از ترس رنگ باخت، به راستی جنگ شیر و پلنگ ترسناک است.

قلمرو زبانی: فلک: آسمان // سهم: ترس، تیر (سهم در معنای تیر، با جنگ ایهام تناسب می‌سازد.) // باختن: از دست دادن

قلمرو ادبی: رنگ باختن: کنایه از ترسیدن // رنگ باختن فلک: جانبخشی و اغراق // سهمگین: ترسناک // شیر: استعاره از علی(ع) // پلنگ: استعاره از عمرو // جنگ و رنگ: جناس

۱۲- نخست آن سیه روز و برگشته بخت برافراخت بازو چو شاخ درخت

بازگردانی: ابتدا عمرو، آن بدبخت تیره روز، دست خود را مانند شاخه درخت بالا برد.

قلمرو زبانی: برافراخت: بلند کرد

قلمرو ادبی: سیه روز: کنایه از بیچاره، محروم // بازو: مجاز از دست // برگشته بخت: کنایه از بیچاره، بدبخت // تشبیه بازو به شاخ درخت

۱۳- سپر بر سر آورد، شیر اله علم کرد شمشیر آن اژدها

بازگردانی: عمرو شمشیرش را بالا برد و علی(ع) در مقابل، سپر را برای دفاع، بر سر گرفت

قلمرو زبانی: اله: الله // علم: پرچم، بیرق / علم کردن: برافراشتن، بلند کردن // شیراله: اسدالله، لقب علی(ع) // واژه «سپر» تعدد معنا یافته است.

قلمرو ادبی: اژدها: استعاره از عمرو // بر و سر: جناس // قافیه بیت معیوب است «اله» و «الله» هم قافیه نمی‌شوند.

۱۴- بیفشرد چون کوه پا بر زمین بخایید دندان به دندان کین

بازگردانی: عمرو پاهایش را محکم بر زمین فشار داد و از شدت عصبانیت، دندان‌هایش را بر روی هم فشرد.

قلمرو زبانی: پا بر زمین فشردن: کنایه از پایداری و مقاومت // خاییدن: جویدن // دندان کین: اضافه اقترانی

قلمرو ادبی: دندان به دندان خاییدن: کنایه از عصبانی شدن، اظهار خشم

۱۵- چو نمود رخ شاهد آرزو به هم حمله کردند باز از دو سو

بازگردانی: وقتی هیچ کدام از پهلوانان پیروز میدان نشدند، بار دیگر از دو سو به هم حمله‌ور شدند.

قلمرو زبانی: نمود: نشان نداد، از مصدر «نمودن» به معنی نشان دادن // شاهد: زیبارو

قلمرو ادبی: شاهد آرزو: اضافه تشبیهی // نمود رخ شاهد آرزو: کنایه است از ناکامی، به آرزوی خود نرسیدن

۱۶- نهادند آورد گاهی چنان که کم دیده باشد زمین و زمان

بازگردانی: چنان جنگی به نمایش گذاشتند که هیچ کس تا آن زمان مانند آن را به خاطر نداشت.

قلمرو زبانی: آورد گاه: میدان جنگ، مجازاً به معنی «جنگ»

قلمرو ادبی: زمین و زمان: مجازاً مردم روزگار // زمین، زمان: جناس // اغراق در شدت جنگ

۱۷- ز بس گرد از آن رزمگه بردمید تن هر دو شد از نظر ناپدید

بازگردانی: از شدت گرد و خاک نبرد، تن هر دو پهلوان از نظرها ناپدید شد

قلمرو زبانی: بس: بسیاری // بردمیدن: طلوع کردن، در بیت به جای «بلند شدن» به کاررفته // اغراق در شدت جنگ

۱۸- زره لخت لخت و قبا چاک چاک سر و روی مردان پر از گرد و خاک

بازگردانی: زره‌ها تگه‌تگه و لباس‌ها پاره‌پاره شده بود. از شدت جنگ، سر و صورت مبارزان پر از گرد و خاک شده بود.

قلمرو زبانی و ادبی: قبا: نوعی جامه جلوباز که دو طرف جلو آن با دکمه بسته می‌شود. // لخت لخت: پاره پاره // چاک، خاک: جناس

۱۹- چنین آن دو ماهر در آداب ضرب زهم رد نمودند هفتاد حرب

بازگردانی ۱: آن دو جنگجوی ماهر که هنر جنگ می‌دانستند، انواع جنگ افزارها را به کار بردند و اثرگذار نبود.

بازگردانی ۲: اینگونه آن دو جنگجوی ماهر با آداب جنگاوری توانستند ضربات متعدد حریف را از خود دفع کنند.

قلمرو زبانی: ضرب: زدن، کوفتن، شاعر این واژه را مجازاً از جنگ گرفته است! // ماهر: ورزیده

قلمرو ادبی: حرب: جنگ، مجازاً جنگ افزار، ابزار جنگی // ضرب و حرب: جناس ناهمسان // هفتاد حرب: اغراق

۲۰- شجاع غضنفر وصی نبی نهنگ یم قدرت حق، علی...

۲۱- چنان دید بر روی دشمن ز خشم که شد ساخته کارش از زهر چشم

بازگردانی: شیر شجاع خدا، جانشین پیامبر و نهنگ دریای حق، علی (ع) چنان از روی خشم به چهره دشمن نگاه کرد که کار عمرو از همان نگاه خشم آلود ساخته شد.

قلمرو زبانی: وصی: جانشین // نبی: پیامبر // یم: دریا // غضنفر: شیر // «دید» در معنی «نگاه کردن» به کاررفته است.

قلمرو ادبی: غضنفر و نهنگ: استعاره از علی (ع) // یم قدرت: اضافه تشبیهی // خشم، چشم: جناس // زهر چشم: اضافه استعاری

۲۲- برافراخت پس دست خیر گشا پی سر بریدن بیفشرد پا

بازگردانی: سپس دستان قدرتمند خود را بلند کرد و تصمیم قاطع گرفت که سر از تن عمرو جدا کند.

قلمرو زبانی: برافراخت: بلند کرد // پی: به دنبال // خیر: نام قلعه یهودیان که علی (ع) درب آن را یک تنه از جا درآورد.

قلمرو ادبی: دست خیر گشا: تلمیح به واقعه فتح قلعه خیر // پافشردن: کنایه از اصرار کردن

۲۳- به نام خدای جهان آفرین بینداخت شمشیر را شاه دین

بازگردانی: علی (ع) با ذکر نام خدا، شمشیر را بر گردن عمرو فرود آورد.

قلمرو زبانی و ادبی: بینداخت: این فعل در معنی «بزد» به کاررفته است! // شاه دین: منظور علی (ع)

۲۴- چو شیر خدا راند بر خصم، تیغ به سر کوفت شیطان دو دست دریغ

بازگردانی: وقتی امام علی (ع) بر دشمن شمشیر کشید، شیطان بسیار تاسف خورد و ناامید شد.

قلمرو زبانی و ادبی: خصم: دشمن // دست دریغ: اضافه اقترانی // به سر کوفتن: کنایه از اظهار تاسف، به شدت متاسف شدن / دریغ: افسوس

۲۵- پرید از رخ کفر در هند رنگ تپیدند بتخانه‌ها در فرنگ

بازگردانی: [با شمشیر کشیدن علی(ع)] کافران هندی به شدت ترسیدند و بت پرستان فرنگ به لرزه افتادند. (شرق و غرب عالم به وحشت افتادند)

قلمرو زبانی: تپیدن: لرزیدن و مضطرب شدن، لرزیدن از ترس // فرنگ: باخترزمین به ویژه اروپا

قلمرو ادبی: رنگ پریدن: کنایه از ترسیدن // رخ کفر: تشخیص // فرنگ و رنگ: جناس // اغراق در کل بیت // بتخانه‌ها: مجاز از بت پرستان

۲۶- غضنفر بزد تیغ بر گردش در آورد از پای، بی سر تنش

بازگردانی: علی (ع) شمشیر را بر گردن عمرو زد و سر از تنش جدا کرد.

قلمرو زبانی: غضنفر: شیر، استعاره از علی(ع) // از پای در آوردن: تباه کردن، کشتن // مرجع ضمیر «ش»: عمرو

۲۷- دم تیغ بر گردش چون رسید سر عمرو صد گام از تن پرید

بازگردانی: وقتی لبه شمشیر بر گردن عمرو فرود آمد، سر از تن او جدا شد و صد قدم دورتر بر زمین افتاد

قلمرو زبانی و ادبی: دم: لبه // تیغ: شمشیر // گام: قدم // اغراق در شدت ضربه // صد: نماد کثرت

۲۸- چو غلتید در خاک آن ژنده فیل بزد بوسه بر دست او جبرئیل

بازگردانی: وقتی عمرو کشته شد، جبرئیل به نشانه تقدیر بر دستان علی(ع) بوسه زد.

قلمرو زبانی: ژنده: بزرگ و عظیم، مهیب // ژنده فیل: فیل بزرگ و عظیم الجثه، ترکیب وصفی مقلوب

قلمرو ادبی: ژنده فیل: استعاره از عمرو // بوسه زدن: کنایه از تحسین و تشکر

کارگاه متن پژوهی

◀ قلمرو زبانی:

۱- معادل معنایی واژه‌های زیر را از متن درس بیابید

اسب: ابرش / اجازه: دستوری / شیر: غضنفر، هژبر

۲- چهار واژه مهم املائی از متن درس انتخاب کنید و بنویسید

آبرش / رخصت / هژبر / صلح / قبا / ضرب / حرب / غضنفر / وصی نبی / زهر چشم

۳- در بیت بیست و یکم، گروه‌های اسمی و هسته هر یک را مشخص کنید.

چنان دید بر روی دشمن ز خشم / که شد ساخته کارش از زهر چشم

گروه اسمی	روی دشمن	خشم	کارش	زهر چشم
هسته	روی	خشم	کار	زهر

◀ قلمرو ادبی:

۱- در متن درس، دو نمونه «استعاره» بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

آه‌نین کوه: استعاره از عمرو // بازوی دین: استعاره از علی (ع) // اژدها: استعاره از عمرو

۲- مفهوم کنایه‌های زیر را بنویسید.

الف) دندان به دندان خاییدن ← اظهار خشم و عصبانیت ب) رنگ باختن ← ترسیدن

۳- دو نمونه از کاربرد آرایه «اغراق» در متن درس بیابید.

* فلک باخت از سهم آن جنگ، رنگ

* چو آن آه‌نین کوه آمد به دشت / همه رزمگه کوه فولاد گشت

* ز هم رد نمودند هفتاد حرب

◀ قلمرو فکری:

۱- معنی و مفهوم بیت ششم را به نثر روان بنویسید

همه برده سر در گریبان فرو نشد هیچکس را هوس، رزم او

همه از ترس، سرها را پایین انداخته بودند و کسی تمایل نداشت با عمرو بجنگد.

۲- پیام ابیات زیر را بنویسید

چو شیر خدا راند بر خصم، تیغ به سر کوفت شیطان دو دست دریغ ← پیروزی حق بر باطل و اظهار تاسف و درماندگی شیطان

پدید آمدن کفر در هند رنگ تپیدند بت خانه‌ها در فرنگ ← ترسیدن کافران و بت پرستان

۳- داستان زیر را که از مثنوی مولوی انتخاب شده است، به لحاظ محتوا با درس مقایسه کنید.

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل

در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت

او خدو انداخت در روی علی افتخار هر نبی و هر ولی

در زمان انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل وز نمودن عفو و رحم ب یمحل

گفت بر من تیغ تیز افراشتی از چه افکندی مرا بگذاشتی؟

گفت: من تیغ از پی حق می زنم بنده حقم نه مأمور تنم

شیر حقم نیستم شیر هوا فعل من بردین من باشد گوا

هر دو بر این امر تأکید دارند که نبردهای علی (ع) برای دفاع از حق بوده است. شعر باذل در حوزه ادبیات حماسی مطرح می‌شود، اما شعر

مولانا در حوزه ادبیات تعلیمی

تحلیل قلمروهای زبانی و ادبی شعر مولانا، ص ۱۱۶

۱- از علی آموز اخلاص عل شیر حق را دان منزه از دغل

* اخلاص: صمیمیت، یک رنگی // دغل: مکر و حيله، ناراستی (اهمیت املایی دارد) // منزه: پاک و بی عیب

۲- در غزا بر پهلوانی دست یافت زو شمشیری بر آورد و شافت

* غزا: پیکار، جنگ (اهمیت املایی دارد، هماوا با قضا و غذا) // دست یافتن: کنایه از چیره شدن

۳- او خدو انداخت در روی علی افتخار هر نبی و هر ولی

* خدو: آب دهان، بزاق / نبی: پیامبر // ولی: دوست، یار، سرپرست، رهبر دینی // علی، ولی: جناس

۴- در زمان انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی

* در زمان: فوراً (قید) // غزا: پیکار // کاهلی: تنبلی، سستی

۵- گشت حیران آن مبارزین عل وز نمودن عفو و رحم بی محل

* حیران: مسند // عفو: بخشودن، از گناه کسی در گذشتن // بی محل: نابجا، بی هنگام

۶- گفت بر من تیغ تیر افراشتی از چه افکندی مرا بگذاشتی؟

* افراشتن: بلند کردن // بگذاشتی: رها کردی، ترک کردی

۷- گفت: من تیغ از پی حق می زنم بنده حقم نه مأمور تنم

* از پی: به دنبال، برای // «بنده حق» و «مأمور تن»: مسند

۸- شیر حقم، نیتم شیر هوا فعل من بردین من باشد گوا

* حق: خدای تعالی // هوا: هوس، خواهش نفس // شیر حق و شیر هوا: مسند // گوا: شاهد (مسند) // هوا، گوا: جناس

شعر خوانی: وطن، ص ۱۱۷

۱- نم پور ایران و نام آورم / ز نیروی شیران بود کوهرم

بازگردانی: فرزند ایرانم و در جهان سرشناسم. تبار من از نسل دلیران است.

قلمرو زبانی و ادبی: پور: پسر، فرزند / گوهر: نژاد و تبار / لحن: حماسی / «پور ایران» و «نام آور»: مسند / نام آور: صفت فاعلی (نام آورنده) / نیروی شیران: متمم در جایگاه مسند / گوهر: نهاد / شیران: استعاره از پهلوانان و دلیران

۲- کنم جان خود را فدای وطن / که با او چنین است پیمان من

بازگردانی: جان خود را فدای وطن می‌کنم؛ چرا که این گونه با او پیمان بسته‌ام.

قلمرو زبانی و ادبی: شیوه بیان: بلاغی. / کنم (=می‌کنم): مضارع اخباری / پیمان من: نهاد / چنین: مسند (پیمان من چنین است).

۳- دفاع از وطن، کیش فرزانی است / گذشتن ز جان، رسم مردانگی است

بازگردانی: دفاع از وطن، راه و رسم خردمندی است. جانفشانی در راه وطن، رسم مردانگی است.

قلمرو زبانی و ادبی: شیوه بیان بیت عادی است. / کیش: مذهب، آیین، روش، راه و رسم / فرزانی: خردمندی، دانایی

۴- کسی که بدی، دشمن میهن است / به یزدان که بدتر از اهریمن است

بازگردانی: کسی که از روی بد ذاتی با وطن دشمنی می‌کند، به خدا قسم از شیطان بدتر است.

قلمرو زبانی و ادبی: از بدی: از روی بدی / به یزدان: به یزدان [سوگند می‌خورم]، حذف فعل به قرینه معنوی / اهریمن: شیطان / بیت سه جمله است

۵- مرا اوج عزت در افلاک توست / به چشمان من، کیمیا خاک توست

بازگردانی: اوج سربلندی خود را در آسمان تو می‌جویم در نظر من کیمیا واقعی خاک توست. (خاک تو ما را ارزشمند می‌کند)

قلمرو زبانی و ادبی: «را» در «مرا اوج عزت»: رای فک اضافه (اوج عزت من) / افلاک: جمع فلک، آسمان‌ها / کیمیا: ماده‌ای فرضی که به گمان پیشینیان، فلزاتی مانند مس و قلع را به طلا و نقره تبدیل می‌کند / تشبیه خاک به کیمیا.

۶- رود زده‌ای که ز خاکت به باد / به خون من آن زده آغشته باد

بازگردانی: ای وطن! اگر کسی بخواهد ذره‌ای از خاک تو را جدا کند؛ بدان که من در برابر او می‌ایستم و با نثار جان از تو محافظت کنم.

قلمرو زبانی و ادبی: آغشته: مسند / جناس تام: باد (هوا) - باد (فعل دعایی) / به باد رفتن: کنایه از نابودی

◀ درک و دریافت:

۱- درباره لحن و آهنگ خوانش این سروده توضیح دهید.

لحن این سروده میهنی و آهنگ خوانش آن نیز، حماسی و کوبنده است.

فصل هفتم:

ادبیات داستانی

درس پانزدهم: کبوتر طوق دار
کارگاه متن پژوهی
گنج حکمت: مهمان ناخوانده
درس شانزدهم: قصه عینکم
کارگاه متن پژوهی
روان خوانی: دیدار

درس چهاردهم: کبوتر طوقدار، ص ۱۰۷

معرفی کتاب کلیل و دمنه (برای مطالعه):

یکی از آثار ارزشمند نثر فارسی کلیل و دمنه ابوالمعالی نصرالله منشی است این اثر مشتمل بر حکمت و معارف بشری است که بر زبان تمثیل و در قالب داستان بیان می شود. داستان ها از زبان حیوانات به ویژه دو شغال به نام های «کلیل» و «دمنه» نقل می گردد. اصل کتاب کلیل و دمنه هندی بوده است. ابن مقفع، ترجمه پهلوی این اثر را به عربی و نصر الله منشی متن عربی آن را به فارسی برگرداند و بر آن نکته های فراوان افزوده است. کلیل و دمنه کتابی تعلیمی و در بردارنده آیات، روایات، اشعار فارسی و عربی و نکته های اخلاقی و اجتماعی بسیار است.

آورده اند که در ناحیت کشمیر مُتَصَدِّی خوش و مرغزاری نزه بود که از عکس ریاحین او، پَر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دم طاووس به پر زاغ مانستی.

بازگردانی: حکایت کرده اند که در ناحیه کشمیر، شکارگاهی خرم و سبزه زاری باصفا بود که از انعکاس [رنگ] گیاهان زیبای آن، پرسیاه زاغ مانند دم طاووس، رنگارنگ به نظر می رسید و دم طاووس با آن همه زیبایی، مانند پر زاغ، تیره و زشت جلوه می کرد.

مفهوم: بازتاب زیبایی و رنگارنگی شکارگاه، هر زشتی را زیبا نشان می داد و هر زیبایی را زشت و نازیبا

قلمرو زبانی: ناحیت: ناحیه، سرزمین // مُتَصَدِّی: شکارگاه // مرغزار: سبزه زار // نزه: باصفا، خوش آب و هوا، خرم // عکس: انعکاس، بازتاب، پرتو، (این واژه امروزه تحول معنایی یافته است.) // ریاحین: جمع ریحان، گیاهان خوشبو // جمال: حُسن، زیبایی // نمودی: می نمود (ماضی استمراری) // مانستی: (= می مانست): ماضی استمراری

قلمرو ادبی: اغراق در توصیف زیبایی دشت // تشبیه پر زاغ به دم طاووس و دم طاووس به پر زاغ



درفشان لاله در وی، چون چراغی ولیک از دود او بر جانش داغی

بازگردانی ۱: لاله در آن مرغزار مانند چراغی روشن بود اما از دود این چراغ، داغی (سیاهی میان گل) بر جانش نشسته بود.

بازگردانی ۲: لاله در آن مرغزار مانند چراغی روشن بود، اما از حسرت آن همه زیبایی، دلش می سوخت و دود سوختنش چون داغی بر سینه اش نشسته بود.

قلمرو زبانی: داغ: نشان، علامت // درفشان: درخشان، درفشان لاله: ترکیب وصفی مقلوب

قلمرو ادبی: تشبیه لاله به چراغ // حسن تعلیل // داغ: استعاره از سیاهی لاله / لاله: ایهام تناسب دارد: ۱- گل لاله ۲- نوعی چراغ / جان داشتن لاله: تشخیص // مراعات نظیر: درفشان، لاله، چراغ، دود، داغ

شقایق بر یکی پای ایستاده / چو بر شاخ زمرد جام باده

بازگردانی: شقایق، بر روی ساقه سبز خود، مانند جام شرابی می نمود که بر پایه شیشه ای سبزرنگ قرار داده باشند.

قلمرو زبانی: زمرّد: سبزه / سنگ قیمتی سبزرنگ // شاخ: باده / شراب، می // پا داشتن شقایق: تشخیص // پا: استعاره از ساقه گل تشبیه مرکب: ایستادن لاله بر روی ساقه به قرار گرفتن جام باده بر پایه سبزرنگ تشبیه شده است.

و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آنجا متواتر.

بازگردانی: و در آن شکارگاه، صید، فراوان بود و صیادان پی در پی به آن جا رفت و آمد داشتند.

قلمرو زبانی: مرجع ضمیر «وی»: شکارگاه (آوردن ضمیر شخصی برای غیرانسان از ویژگی های سبکی است.)

شکاری: منسوب به شکار، صید، نخجیر // اختلاف: رفت و آمد // متواتر: پی در پی، پیاپی

زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشن خانه داشت. نشسته بود و چپ و راست می نگریست.

قلمرو زبانی: گشن: انبوه، پُر شاخ و برگ // چپ و راست: مجاز از اطراف

ناگاه صیادی بدحال خشن جامه، جالی بر گردن و عصایی در دست، روی بدان درخت نهاد.

قلمرو زبانی: جال: دام، تور // خشن: گیاهی که از آن جامه می‌بافتند. // خشن جامه: جامه‌ای از جنس گیاه خشن و آن جامه‌ای زبر و خشن بوده که فقرا و درویشان می‌پوشیدند (دهخدا) // جالی بر گردن و عصایی در دست: قید

بترسید و با خود گفت: این مرد را کاری افتاد که می‌آید و نتوان دانست قصد من دارد یا از آن کس دیگر

بازگردانی: ترسید و با خود گفت: این مرد قصد کاری دارد که به این سمت می‌آید و نمی‌توان دانست که قصد من دارد یا کس دیگر!

من باری جای نگه دارم و می‌نگرم تا چه کند.

بازگردانی: من به هر حال، در جای خود منتظر می‌مانم و با دقت مراقبت می‌کنم تا او چه می‌کند؟

قلمرو زبانی: باری: القصه، به هر حال، خلاصه

صیاد پیش آمد و جال باز کشید و حبه بینداخت و در کمین بنشست. ساعتی بود؛ قومی کبوتران رسیدند و سر ایشان کبوتری بود که او را مُطَوَّقَه گفتندی و در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی.

بازگردانی: صیاد پیش آمد و دام خود را پهن کرد و دانه پاشید. مدتی گذشت؛ دسته‌ای از کبوتران رسیدند. سر دسته آن‌ها کبوتری بود که به او طوقی می‌گفتند و کبوتران تحت اطاعت و فرمان او روزگار خود را می‌گذراندند.

قلمرو زبانی: جال: دام و تور / حبه: دانه / ساعتی بود: مدتی گذشت / قومی: دسته‌ای، گروهی / برسیدند: ماضی ساده / سر ایشان: سر دسته آن‌ها // مُطَوَّقَه: طوقی، طوق دار // گفتندی (= می‌گفتندی): ماضی استمراری // مطاوعت: فرمان // مُطَاوَعَت: فرمانبرداری // گذاشتندی (= می‌گذراندندی): سپری می‌کردند: ماضی استمراری

چندان که دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند و صیاد شادمان گشت و گرازان به تگ ایستاد، تا ایشان را در ضبط آرد و کبوتران اضطرابی می‌کردند و هر یک خود را می‌کوشید

بازگردانی: صیاد خوشحال شد و جست‌وخیزکنان شروع به دویدن کرد تا آن‌ها را بگیرد و کبوتران بی‌تابی می‌کردند و هر کدام برای رهایی خود تلاش می‌کردند.

قلمرو زبانی: چندان که: همین که // غافل وار: بی‌خبر // جمله: همگی // گرازان: در حال گرازیدن، به ناز و تکبر راه رفتن // تگ: دویدن، دو // ضبط: گرفتن، به دست آوردن // به تگ ایستاد: شروع به دویدن کرد // «ایستادن» در معنی شروع کردن یا اقدام کردن از فعل‌های آغازی است // می‌کوشید (= می‌کوشیدند): حذف شناسه «ند» به قرینه لفظی (ویژگی سبکی)

مطوقه گفت: جای مجادله نیست؛ چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهم‌تر از تخلص خود شناسند.

بازگردانی: مطوقه گفت: «جای جدال و کشمکش نیست؛ لازم است که همه، رهایی دوستان را از رهایی خود مهم‌تر بدانند.

قلمرو زبانی: مُجَادَلَه: ستیزه و کشمکش، جدال // هَم‌گِیَان: همگان، همه // استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن // تَخْلُص: رهایی، رهایی یافتن شناسند (= بشناسند): مضارع التزامی

و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهایش ما در آن است

بازگردانی: و اکنون کار درست آن است که همگی تلاش کنید تا دام را از جا بلند بکنیم؛ زیرا رهایی ما در آن است.

قلمرو زبانی: صواب: صلاح و درست (ثواب: پاداش) // حالی: اکنون، الان // تعاون: یکدیگر را یاری کردن، همیاری

کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنندند و سر خویش گرفت. و صیاد در پی ایشان ایستاد، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند.

بازگردانی: کبوتران فرمان او را طاعت کردند و دام را از جا کردند و راه خود را در پیش گرفتند و صیاد به تعقیب آن‌ها پرداخت. به آن امید که سرانجام خسته و ناتوان شوند و بر زمین بیفتند.

قلمرو زبانی: سر خویش گرفت (= سر خویش گرفتند): حذف شناسه به قرینه لفظی (ویژگی سبکی) // ایستاد: شروع کرد (فعل آغازی)

زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم فرجام کار ایشان چه باشد که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود. و از تجارب برای دفع حوادث سلاح‌ها توان ساخت.

بازگردانی: زاغ با خود اندیشید که به دنبال آن‌ها می‌روم تا معلوم کنم سرانجام آن‌ها چه می‌شود؛ زیرا من نیز ممکن است به چنین حادثه‌ای گرفتار شوم و از تجربه‌ها می‌توان سلاح‌هایی برای دفع حوادث ساخت.

قلمرو زبانی: بر اثر: به دنبال // اثر: ردّ پا // فرجام: سرانجام، پایان، عاقبت // ایمن: مصون، درامان // **قلمرو ادبی:** تشبیه تجربه به سلاح و مُطَوَّقَه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت: «این ستیزه‌روی در کار ما به جدّ است. تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد. طریق آن است که سوی آبادانی‌ها و درختستان‌ها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد، نومید و خایب بازگردد که در این نزدیکی موشی است از دوستان من؛ او را بگویم تا این بندها بُرد

بازگردانی: مُطَوَّقَه چون دید که صیاد به دنبال آنهاست به یاران خود گفت: «این گستاخ در تعقیب ما جدّی است تا زمانی که از دید او ناپدید نشویم، ما را رها نمی‌کند. راه چاره آن است که به طرف آبادانی‌ها و جاهای پُردرخت برویم تا از نظر او ناپدید شویم و ناامید و بی‌بهره برگردد؛ زیرا، در این نزدیکی موشی از دوستان من زندگی می‌کند به او می‌گویم تا این بندها را بُرد

قلمرو زبانی: قفا: پشت گردن؛ دنبال و پی // ستیزه رُو: گستاخ و پُررو // طریق: راه و چاره // منقطع: بریده // خایب: ناامید، بی‌بهره // او را: به او کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیاد بازگشت.

بازگردانی: کبوتران فرمان او را راهنمای خود قرار دادند و تغییر مسیر دادند و صیاد برگشت.

قلمرو زبانی: اشارت: دستور، فرمان // امام: راهنما، پیشوا // راه تافتن: راه را کج کردن، تغییر مسیر دادن

مُطَوَّقَه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که «فرود آیید». فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند آن موش را زیرا نام بود، با دَهای تمام و خرد بسیار؛ گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شرّ احوال مشاهدت کرده.

بازگردانی چند جمله: فرمان او نگاه داشتند: دستور او را اطاعت کردند. // آن موش را زیرا نام بود: نام آن موش زیرا بود.

قلمرو زبانی: «را» در «کبوتران را»: حرف اضافه (کبوتران: متمم) // دَها: زیرکی، هوشمندی // «را» در «آن موش را زیرا نام بود»: رای فک

قلمرو ادبی: «گرم و سرد روزگار دیده» و «خیر و شرّ احوال مشاهدت کرده»: کنایه از باتجربه و کارآزموده بودن // دیدن گرم و سرد: حس آمیزی // تضاد: گرم و سرد، خیر و شر

و در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هر یک را در دیگری راه گشاده و تیمار آن را فراخور حکمت و بر حَسَبِ مصلحت بداشته مُطَوَّقَه آواز داد که: «بیرون بیا». زیرا پرسید که «کیست؟» نام بگفت؛ بشناخت و به تعجیل بیرون آمد.

بازگردانی: و در آن مکان‌ها، برای فرار در هنگام وقوع حادثه سوراخ‌های بسیاری حفر کرده بود و برای هر سوراخ راهی در سوراخ دیگر باز کرده بود و متناسب با دانش و مصلحت از آن حفره‌ها مراقبت می‌کرد. (این بند: دوراندیشی موش را می‌رساند.)

قلمرو زبانی: مواضع: جمع موضع، جای‌ها // تیمار: مواظبت، مراقبت // فراخور حکمت: متناسب علم و دانش // بر حَسَبِ مصلحت: مطابق مصلحت // آواز داد: صدا زد // به تعجیل: شتابان، به سرعت

چون او را در بند بلا بسته دیده، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی‌ها براند و گفت: «ای دوست عزیز و رفیق موافق، تو را در این رنج که افگند؟»

بازگردانی: وقتی موش، مطوّقه را در دام بلا گرفتار دید، ناراحت شد و بسیار گریست و گفت: «ای دوست عزیز و رفیق صمیمی چه کسی تو را در این رنج و بلا انداخت؟»

قلمرو زبانی: زه آب: آبی که از سنگی یا زمینی می‌جوشد؛ جای تراویدن آب در چشمه و مانند آن // که: ضمیر پرسش // موافق: یکدل و صمیمی

قلمرو ادبی: بند بلا: اضافه تشبیهی // زه آب: مجازا اشک // زه آب دیدگان بگشاد: کنایه از بسیار گریستن // جوی: استعاره از اشک // بر رخسار جوی‌ها براند: اغراق

جواب داد: «مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید. موش این بشنود و زود در بریدن بندها ایستاد که مَطَوَّقه بدان بسته بود.»

بازگردانی: پاسخ داد: «تقدیر و سرنوشت مرا در این گرداب انداخت.» موش این را شنید و فوراً شروع به بریدن بندهایی کرد که مَطَوَّقه به آن‌ها بسته بود.

قلمرو زبانی: ورطه: مهلکه، خطر و دشواری، گرداب، جای خطرناک

گفت: «نخست از آن یاران گشای.» موش بدین سخن التفات ننمود. گفت: ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی‌تر.

بازگردانی: گفت: ابتدا بند دوستانم را باز کن. موش به این سخن توجه نکرد. گفت: ای دوست، شایسته‌تر است که ابتدا از بریدن بند دوستان شروع کنی.

قلمرو زبانی: التفات: توجه // اولی‌تر: شایسته‌تر، سزاوارتر

گفت: «این حدیث را مکرر می‌کنی؛ مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی‌باشد و آن را بر خود حقی نمی‌شناسی!»

بازگردانی: (موش) گفت: «این سخن را باز تکرار می‌کنی؛ مگر تو به جان خودت نیازی نداری و برای آن حقی قایل نیستی؟»

گفت: «مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کبوتران تکفل کرده‌ام و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده است و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزارند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم، مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به ادا رسانید.»

بازگردانی: گفت: «نباید مرا به این خاطر سرزنش کنی؛ زیرا، من مسئولیت این کبوتران را بر عهده گرفته‌ام و این‌ها به این دلیل حقی بر من دارند و چون آن‌ها با اطاعت و خیرخواهی، حقوق مرا به جا آوردند (وظیفه‌شان را نسبت به من ادا کردند.) و با یاری و حمایت آن‌ها توانستم از دست صیاد نجات پیدا کنم، من نیز بایستی از عهده وظایف ریاست برآیم و حق آن‌ها را ادا کنم و وظایف و اعمال سروری را به جا بیاورم.

قلمرو زبانی: تکفل: عهده‌دار شدن // مناصحت: اندرز دادن // بگزارند: به جا آوردند // معونت: یاری // مظاهرت: یاری کردن، پشتیبانی
مواجب: جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است. // سیادت: سروری، بزرگی

می‌ترسم که اگر از گشادن عُقده‌های من آغاز کنی، ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند چون من بسته باشم - اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد - اهمال جانب من جایز نشمری و از ضمیر بدان رخصت نیابی

بازگردانی: نگرانم که اگر از گشودن گره‌های من آغاز کنی خسته شوی و بعضی از آن‌ها در دام بمانند؛ ولی اگر من بسته باشم - هر چند بسیار خسته شده باشی - سستی در حق من جایز نمی‌دانی و دلت به آن (سستی در حق من) راضی نمی‌شود.

قلمرو زبانی: عقده: گره // ملول: سست و ناتوان، آزرده // ملالت: آزدگی، ماندگی، به ستوه آمدن // اهمال: کوتاهی، سستی، سهل انگاری
ضمیر: باطن، اندرون دل // رخصت: اجازه، اذن دادن

و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی‌تر و اَلّا طاعنان مجال وقعت یابند.

بازگردانی: همچنین در زمان گرفتاری با هم بوده‌ایم پس هنگام آسایش نیز شایسته‌تر این است که با هم باشیم، و گرنه سرزنش کنندگان و عیب‌جویان فرصت سرزنش و بدگویی پیدا می‌کنند.

قلمرو زبانی: فراغ: آسایش (فراق: دوری) // طاعنان: سرزنشگران، عیب‌جویان // مجال: فرصت // وقعت: سرزنش، بدگویی، عیب‌جویی

موش گفت: «عادت اهل مکرمت این است و عقیدت ارباب مودّت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی‌تر گردد و ثقت دوستان به کرم عهد تو بیفزاید» و آنگاه به جدّ و رغبت بندهای ایشان تمام ببرید و مَطَوَّقه و یارانش، مطلق و ایمن باز گشتند

بازگردانی: موش گفت: «عادت جوانمردان همین است و به سبب همین اخلاق پسندیده و رفتار ستوده، عقیده و نظر دوستان نسبت به دوستی با تو خالص‌تر می‌گردد و اعتماد آنان به بزرگواری تو در پابندی به عهد و پیمان، بیشتر می‌شود. آنگاه با جدیت و رغبت، تمام بندهای آنان را برید و مَطَوَّقه و دوستانش، آزاد و آسوده‌خاطر برگشتند.

قلمرو زبانی: مکرمت: بزرگی، جوانمردی // اهل مکرمت: جوانمردان، بزرگان // ارباب مودّت: دوستان، مُجَبَّان // مودّت: دوستی، محبّت، دوستی گرفتن / موالات: با کسی دوستی و پیوستگی داشتن، دوستداری // صافی: پاک، بی‌غش، خالص // ثقت: اطمینان، خاطر جمعی، اعتماد کردن // کرم عهد: وفاداری، خوش خدمتی // به جد: جدی // رغبت: میل، اراده // مطلق: رها شده، آزاد // ایمن: در امان، سالم، بی‌ترس

کارگاه متن پژوهی

◀ قلمرو زبانی:

۱- درباره کاربرد و معنای فعل «ایستان» در جمله های زیر توضیح دهید.

* گرازان به تگ ایستاد (شروع به دویدن کرد).

* صیاد در پی ایشان ایستاد (شروع به تعقیب آنها کرد).

«ایستاد» از فعل های آغازی است. فعل های آغازی فعل هایی هستند که بر شروع جریان فعلی دلالت می کنند،

برای اطلاعات بیشتر مقاله های مقابل را دنبال کنید: ۱- فعل های آغازی در تاریخ بیهقی ۲- افعال نمودی، زهرا ابوالحسنی چیمه

۲- چهار واژه مهم املائی از متن درس بیابید و معادل معنایی آنها را بنویسید.

مُتَصَيِّد: شکارگاه / نزه: باصفا / مطاوعت: فرمان / فراغ: آسایش / صواب: صلاح و درست / دها: زیرکی / مظاهرت: یاری کردن / متواتر: پی در پی /

ورطه: مهلکه / اهمال: سستی / گزاردن: به جا آوردن، ادا کردن / مناصحت: خیرخواهی / وقیعت: بدگویی

۳- در زبان معیار، حذف شناسه فعل ممکن نیست. در گذشته، گاه، در یک جمله، شناسه به قرینه فعل قبلی حذف می شد.

نمونه: شیران غریزند و به اتفاق، آهو را از دام رهانید

در جمله بالا فعل «رهانید» به جای «رهانیدند» آمده است.

حال از متن درس نمونه ای دیگر برای حذف شناسه بیابید و بنویسید.

* دام بر کنندند و سر خویش گرفت (= گرفتند)

* کبوتران اضطرابی می کردند و هریک خود را می کوشید (= می کوشیدند)

◀ قلمرو ادبی:

۱- تشبیهات را در بیت های زیر بیابید و در هر مورد «مشبه» و «مشبه به» را مشخص کنید.

درفشان لاله در وی، چون چراغی و لیک از دود او بر جانش داغی

مشبه مشبه به

شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرّد، جام باده

مشبه مشبه به (تشبیه مرکب)

۲- در عبارت زیر «استعاره» را بیابید.

چون او را در بند بلا بسته دید، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی ها (استعاره از اشک بسیار) براند.

۳- از متن درس، کنایه های معادل مفاهیم زیر را بیابید.

انسان با تجربه: سرد و گرم روزگار چشیده / خیر و شر احوال دیده

نا امید شدن: دل از کسی یا چیزی بر گرفتن

◀ قلمرو فکری:

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

در وقت فراغ موافقت اولی تر، و الا طاعنان مجال وقیعت یابند.

در هنگام آسایش شایسته تر این است که با هم باشیم، و گرنه سرزنش کنندگان و عیب جویان فرصت سرزنش و بدگویی پیدا می کنند.

۲- مفهوم قسمت های مشخص شده را بنویسید.

الف) مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و موجب سیادت را به ادا رسانید ← من نیز باید وظایف و اعمال سروری را به جا آورم

ب) مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی باشد و آن را بر خود حقّی نمی شناسی؟ ← مگر تو به جانت نیازی نداری

۳- هریک از بیت های زیر، با کدام قسمت درس ارتباط مفهومی دارد؟

*مروّت نبینم رهایی ز بند به تنها و یارانم اندر کمند (سعدی)

معنی بیت: از جوانمردی به دور است که خودم به تنهایی آزاد و رها باشم و دوستانم اسیر و گرفتار باشند.

ارتباط مفهومی دارد با: می ترسم که اگر از گشادن عقده های من آغاز کنی، ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند.

*دوستان را به گاه سود و زیان بتوان دید و آزمود توان (سنایی)

ارتباط مفهومی دارد با: در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی تر

۴- دو شخصیت زیر را بر مبنای این داستان تمثیلی، تحلیل نمایید و ویژگی های شاخص آنها را بنویسید.

زاغ: نماد انسانهای دوراندیش، زیرک و محتاط

مطوّقه: نماد رهبری دانا، باتدبیر، قابل اعتماد و آگاه به وظایف خود

گنج حکمت: مهمان ناخوانده

آورده اند که وقتی مردی به مهمانی «سلیمان دارانی» رفت. سلیمان آنچه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد و بر سیبلِ اعتذار این

بر زبان راند: گفتم که چو ناگه آمدی، عیب مگیر چشم تر و نان خشک و روی تازه

قلمرو زبانی و ادبی: سلیمان دارانی: از عرفای بزرگ اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم // سیبل: راه و رسم // اعتذار: عذرخواهی، پوزش /

بر سیبل اعتذار: به رسم عذرخواهی // بر زبان راندن: کنایه از گفتن // ناگه: نابهنگام

معنی بیت: گفتم چون بی خبر آمده ای از پذیرایی ما عیب نگیری. دارایی ما چشمی گریان، نانی خشک و چهره ای خندان است، (که با آن

از تو پذیرایی می کنیم).

مفهوم: عذرخواهی به خاطر پذیرایی ناقص از مهمان

مهمان چون نان بدید، گفت: «کاشکی با این نان، پاره ای پنیر بودی.» سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پنیر خرید و پیش

مهمان آورد. مهمان چون نان بخورد، گفت: «الحمد لله که خداوند، عَزَّ و جَلَّ، ما را بر آنچه قسمت کرده است، قناعت داده است و خرسند

گردانیده» سلیمان گفت: «اگر به داده خدا قانع بودی و خرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو نرفتی!»

جوامع الحکایات و لوازم الروایات، محمد عوفی

قلمرو زبانی و ادبی: پاره ای: مقداری // عزوجل: عزیز است و بزرگ // بودی (=می بود): ماضی استمراری // قناعت: خرسندی، خشنودی //

خرسند: قانع، خشنود // ردا: عبا، بالاپوشی که بر دوش اندازند // گرو: امانت، رهن // نرفتی (=نمی رفت): ماضی استمراری // روی تازه: کنایه

از خوشرویی

بازگردانی چند جمله:

۱- ردا به گرو کرد: عبای خود را گرو گذاشت.

۲- سلیمان گفت: «اگر به داده خدا قانع بودی و خرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو نرفتی!»

سلیمان گفت: اگر به آنچه خدا به تو داده قانع بودی جامه من در بازار گرو گذاشته نمی شد!

چند پیام حکایت:

نکوهش حرص و شکم پرستی / دعوت به قناعت / سرزده جایی نرفتن و ...



درس شانزدهم: قصه عینکم، ص ۱۲۶

زاویه دید: اول شخص / لحن: روایی / شخصیت اصلی: رسول پرویزی (راوی)

رسول پرویزی در سال ۱۲۹۸ در تنگستان بوشهر متولد شد. داستان‌نویسی را از سال ۱۳۳۱ با داستان‌های کوتاه همراه با چاشنی طنز در مجله «سخن» آغاز کرد. مجموعه داستان «شلوارهای وصله‌دار» معروف‌ترین اثر اوست. این کتاب شامل ۲۰ داستان کوتاه یا خاطره است که در قالب طنز با ویژگی‌های منحصر به فرد در نوع خود به زبانی ادبی و محاوره‌ای و با سبکی ساده و شیوا به نگارش درآمده است. عنوان کتاب از داستانی به همین نام انتخاب گردیده است.

به قدری این حادثه زنده است که از میان تاریکی‌های حافظه‌ام روشن و پرفروغ مثل روز می درخشد. گویی دو ساعت پیش اتفاق افتاده، هنوز در خانه اول حافظه‌ام باقی است تا آن روزها که کلاس هشتم بودم، خیال می کردم عینک، مثل تعلیمی و کراوات یک چیز فرنگی مآبی است که مردان متملن برای قشنگی به چشم می گذارند. دایی جان میرزا غلامرضا که در تجدّد افراط داشت، اولین مرد عینکی بود که دیده بودم. علاقه دایی جان در واکس کفش و کارد و چنگال و کارهای دیگر فرنگی‌مآبان مرا در فکر تقویت کرد. گفتم هست و نیست، عینک یک چیز متجدّدانه است که برای قشنگی به چشم می گذارند.

نکات مهم: زنده است: کنایه از این که تازگی دارد // تاریکی حافظه: اضافه استعاری // فروغ: روشنایی، نور // هنوز در خانه اول حافظه‌ام باقی است: کاملاً به یاد دارم (کنایه) // تعلیمی: عصایی سبک // فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی‌ها (مآب به معنای بازگشت یا جای بازگشت است، اما در اینجا معنای شباهت را می‌رساند) // فرنگی مآب: کسی که به آداب اروپاییان رفتار می‌کند // متملن: شهرنشین، مجازاً باتربیت، مودب // دایی جان: تشبیه درون‌واژه‌ای (دایی مثل جان) // میرزا غلامرضا: بدل // تجدّد: نوگرایی، افراط: زیاده‌روی (تفریط: کوتاهی) // هست و نیست: قطعاً، به طور حتم، یقیناً (تضاد و کنایه) // متجدّد: نوگرا // متجدّدانه: نوگرایانه، روشنفکرانه

این مطلب را داشته باشید و حالا سری به مدرسه‌ای که در آن تحصیل می‌کردم بزنیم. قدّ بنده به نسبت سنم همیشه دراز بود. ننه خدا حفظش کند هر وقت برای من و برادرم لباس می‌خرید، ناله‌اش بلند بود. متلکی می‌گفت که دو برادری مثل علم یزید می‌مانید. دراز دراز، می‌خواهید بروید آسمان شورا بیاورید. در مقابل این قدّ دراز، چشمم سو نداشت و درست نمی‌دید. بی‌آنکه بدانم چشمم ضعیف و کم‌سوست، چون تابلو سیاه را نمی‌دیدم، بی‌اراده در همه کلاس‌ها به طرف نیمکت ردیف اول می‌رفتم

نکات مهم: متلک: سخن طعنه‌آمیز و نیشدار // علم: پرچم // مثل علم یزید می‌مانید: تشبیه و کنایه از بلندقد بودن // می‌مانید: ادات تشبیه // شورا: آش ساده که با برنج و سبزی می‌پزند // می‌خواهید بروید آسمان، شورا بیاورید: کنایه از این که زیادی قدبلند و دراز هستید (کنایه طنزآمیز) // سو: نور، دید، توان بینایی // چشمم سو نداشت: خوب نمی‌دیدم، (کنایه)

در خانه هم غالباً پای سفره ناهار یا شام بلند می‌شدم، چشمم نمی‌دید؛ پایم به لیوان آب خوری یا بشقاب یا کوزه آب می‌خورد؛ یا آب می‌ریخت یا ظرف می‌شکست. آن وقت بی‌آنکه بدانند و بفهمند که من نیمه کورم و نمی‌بینم، خشمگین می‌شدند. پدرم بد و بیراه می‌گفت. مادرم شماتم می‌کرد، می‌گفت: «به شتر افسار گسیخته می‌مانی؛ شلخته و هر دم بیل و هیل و هپو هستی؛ جلو پایت را نگاه نمی‌کنی. شاید چاه جلویت بود و در آن بیفتی.» بدبختانه خودم هم نمی‌دانستم که نیم کورم، خیال می‌کردم همه مردم همین قدر می‌بینند در دلم خودم را سرزنش می‌کردم که با احتیاط حرکت کن؛ این چه وضعی است؟ دائماً یک چیزی به پایت می‌خورد و رسوایی راه می‌افتد. اتفاق‌های دیگر هم افتاد. در فوتبال ابداء و اصلاً پیشرفت نداشتیم؛ مثل بقیه بچه‌ها پایم را بلند می‌کردم، نشانه می‌رفتم که به توپ بزنم اما پایم به توپ نمی‌خورد؛ بور می‌شدم؛ بچه‌ها می‌خندیدند؛ من به رگ غیرتم برمی‌خورد.

نکات مهم: شمات: سرکوفت، سرزنش // «م» در جمله «مادرم شماتم می‌کرد»: به ترتیب مضاف الیه و مفعول (مادرم مرا شمات می‌کرد). افسار گسیخته: کنایه از بی‌نظم، سر به هوا و خودسر // به شتر افسار گسیخته می‌مانی (تشبیه) // هر دم بیل: بی‌نظم و قاعده (هردن بیر واژه‌ای ترکی) // هیل و هپو: لابلایی و بی‌قید و نظم // شلخته: بی‌نظم و ترتیب // بور: سرخ (بور شدن: شرمندگی، خجالت زده شدن) // رگ غیرت: اضافه استعاری // به رگ غیرتم برمی‌خورد: عصبانی می‌شدم، غیرتی می‌شدم (کنایه)

بدبختانه یک بار هم کسی به دردم نرسید. تمام غفلت‌هایم را که ناشی از ناینایی بود، حمل بر بی‌استعدادی و مُهملی و ولنگاری‌ام کردند. خودم هم با آنها شریک می‌شدم با آنکه چندین سال بود که شهرنشین بودیم، خانه ما شکل دهاتی‌اش را حفظ کرده بود مهمانداری ما پایان نداشت. خدایش بیامرز، پدرم دریادل بود؛ در لاتی کار شاهان را می‌کرد؛ ساعتش را می‌فروخت و مهمانش را پذیرایی می‌کرد.

نکات مهم: حمل کردن: تصور کردن // مُهملی: تنبلی، سستی // ولنگاری: بی‌بندوباری، سهل‌انگاری، لاقید بودن // دریادل: کنایه از فرد بسیار بخشنده و بلندطبع (دریادل: تشبیه درون‌واژه‌ای) // در لاتی کار شاهان را می‌کرد: با وجود فقر از مهمانان شاهانه پذیرایی می‌کرد، بسیار بخشنده و بزرگمنش بود (مفهوم: بخشندگی و سخاوت در عین نیازمندی) // لات: فقیر و تهی دست، بی‌سروپا، بی‌سروسامان

یکی از این مهمانان، پیرزن [ای] آکازرونی بود. کارش نوحه‌سرایی برای زنان بود. روضه می‌خواند. اتفاقاً شیرین زبان و نقّال هم بود. ما بچه‌ها خیلی او را دوست می‌داشتیم. چون با کسی رودربایستی نداشت، رُک و راست هم بود و عیناً عیب دیگران را پیش چشمشان می‌گفت، ننه خیلی او را دوست می‌داشت. خلاصه، مهمان عزیزی بود، زادالمعاد و کتاب دعا و کتاب جودی و هر چه از این کتب تعزیه و مرثیه بود، همراه داشت. همه این کتاب‌ها را در یک بقچه می‌پیچید. یک عینک هم داشت؛ از آن عینک‌های بادامی شکل قدیم. البته عینک، کهنه بود؛ به قدری کهنه بود که فرامش شکسته بود اما پیرزن کذا به جای دسته فرام، یک تگه سیم سمت راستش چسبانیده بود و یک نخ قند را می‌کشید و چند دور، دور گوش چپش می‌پیچید.

نکات مهم: شیرین زبان: کنایه از خوش سخن (حس آمیزی) // زبان: مجاز از سخن // نقال: قصّه گو // رودربایستی: شرم و خجالت داشتن زادالمعاد کتابی از ملا محمد باقر مجلسی شامل زیارتنامه‌ها و پاره‌ای اعمال مستحب. // جودی: عبدالجواد جودی خراسانی از شاعران شیعی و مرثیه‌سرای قرن سیزدهم // تعزیه: عزاداری، سوگواری // مرثیه: نوحه‌سرایی، شعر و کلامی که در سوگ کسی می‌خوانند. // بقچه: پارچه‌ای چهارگوش برای جا دادن و نگهداری چیزها // عینک بادامی شکل: به شکل بادام (تشبیه) // فرام یا فریم (frame): قاب عینک // کذا: آنچنانی، (چنان) // پیرزن کذا: پیرزن وصف شده، پیرزن یاد شده // نخ قند: نوعی نخ از الیاف کُف، چون دور کله قند می‌پیچیدند به این نام معروف شده

من قلا کردم و روزی که پیرزن نبود، رفتم سر بقچه اش. اولاً کتابهایش را به هم ریختم بعد برای مسخره از روی بدجنسی و شرارت، عینک موصوف را از جعبه‌اش درآوردم. آن را به چشم گذاشتم که بروم و با این ریخت مضحک سربه سر خواهرم بگذارم و دهن کجی کنم.

نکات مهم: قُلا: کمین // قُلا کردن: کمین کردن، در پی فرصت بودن // شرارت: بدی، فتنه‌انگیزی // موصوف: وصف شده، آنچنانی / ریخت: شکل و قیافه // مضحک: خنده‌آور، مسخره‌آمیز // سربه سر کسی گذاشتن: اذیت کردن کسی با شوخی و مزاح (کنایه) // دهن کجی کردن به کسی: با تمسخر خود را شبیه کسی نمودن، شکلک کسی را در آوردن (کنایه)

آه، هرگز فراموش نمی‌کنم. برای من لحظه عجیب و عظیمی بود؛ همین که عینک به چشم من رسید، ناگهان دنیا برایم تغییر کرد؛ همه چیز برایم عوض شد. یادم می‌آید که بعد از ظهر یک روز پاییز بود. آفتاب رنگ رفته و زردی طالع بود. برگ درختان مثل سربازان تیرخورده تک تک می‌افتادند. من که تا آن روز از درخت‌ها جز انبوهی برگ درهم رفته چیزی نمی‌دیدم، ناگهان برگ‌ها را جدا جدا دیدم. من که دیوار مقابل اتاقمان را یک دست و صاف می‌دیدم و آجرها مخلوط با هم به چشم می‌خورد، در قرمزی آفتاب، آجرها را تک تک دیدم و فاصله آنها را تشخیص دادم. نمی‌دانید چه لذتی یافتم؛ مثل آن بود که دنیا را به من داده اند. ذوق زده بشکن می‌زد و می‌پریدم. احساس کردم که من تازه متولد شده‌ام

نکات مهم: آه: شبه جمله // آفتاب رنگ رفته: آفتاب کم‌فروغ // طالع: آشکار، نمایان // زردی طالع بود: آفتاب کم نوری نمایان بود، کنایه از غروب // مثل آن بود که دنیا را به من داده‌اند: کنایه از این که بسیار ذوق زده و خوشحال بودم.

عینک را درآوردم، دوباره دنیای تیره در چشم آمد. اما این بار مطمئن و خوشحال بودم. آن را بستم و در جلدش گذاشتم. به ننه هیچ نگفتم. فکر کردم اگر یک کلمه بگویم، عینک را از من خواهد گرفت و چند نی قلیان به سر و گردنم خواهد زد.

می دانستم پیرزن تا چند روز دیگر به خانه ما بر نمی گردد. قوطی حلبی عینک را در جیب گذاشتم و سرخوش از دیدار دنیای جدید به مدرسه رفتم. درس ساعت اول تجزیه و ترکیب عربی بود. معلم عربی، پیرمرد شوخ و نکته گویی بود. من که دیگر به چشمم اطمینان داشتم، برای نشستن بر نیمکت اول کوشش نکردم. رفتم و در ردیف آخر نشستم.

می خواستم چشمم را با عینک امتحان کنم کلاس ما شاگرد زیادی نداشت. همه شاگردان اگر حاضر بودند، تا ردیف ششم کلاس می نشستند. در حالی که کلاس ده ردیف نیمکت داشت و من برای امتحان چشم مسلح، ردیف دهم را انتخاب کرده بودم. این کار با مختصر سابقه شرارتی که داشتم، اول وقت کلاس، سوءظن پیرمرد معلم را تحریک کرد. دیدم چپ چپ به من نگاه می کند. پیش خودش خیال کرده چه شده که این شاگرد شیطان، برخلاف همیشه ته کلاس نشسته است. نکند کاسه ای زیر نیم کاسه باشد.

نکات مهم: سرخوش: شادمان // نکته گو: بذله گو، لطیفه گو // چشم مسلح: چشم مجهز به عینک، تلسکوپ و... // شرارت: بدی، بد ذاتی // ظن: شک، گمان // سوءظن: بدگمانی // چپ چپ نگریستن: کنایه از نگاه خشم آلود // کاسه ای زیر نیم کاسه باشد: قصد و فریبی در کار باشد، نقشه و توطئه ای در کار باشد (کنایه)

بچه ها هم کم و بیش تعجب کردند؛ خاصه آنکه به حال من آشنا بودند می دانستند که برای ردیف اول سال ها جنجال کرده ام. با این همه، درس شروع شد. معلم، عبارتی عربی را بر تخته سیاه نوشت و بعد جدولی خط کشی کرد. یک کلمه عربی در ستون اول جدول نوشت و در مقابل آن کلمه را تجزیه کرد. در چنین حالی، موقع را مغتنم شمردم؛ دست بردم و با دقت عینک را از جعبه بیرون آوردم؛ آن را به چشم گذاشتم. دسته سیمی را به پشت گوش راست گذاشتم. نخ قند را به [پشت] گوش چپ بردم و چند دور تاب دادم و بستم. در این حال، وضع من تماشایی بود. قیافه یغورم، صورت درشتم، بینی گردنکش و دراز و عقابی ام، هیچ کدام، با عینک بادامی شیشه کوچک جور نبود. تازه اینها به کنار، دسته های عینک، سیم و نخ، قوز بالا قوز بود و هر پدرمرد مصیبت دیده ای را می خندانند؛ چه رسد به شاگردان مدرسه ای که بی خود و بی جهت از ترک دیوار هم خنده شان می گرفت!

نکات مهم: مغتنم: بالارزش، غنیمت شمرده شده // یغور: درشت و بدقواره // بینی گردنکش: بینی دراز و کشیده // قوز بالا قوز: کنایه از دردسری علاوه بر دردسرهای قبلی // پدرمرد مصیبت دیده: کنایه از عبوس ترین آدم ها // هر پدرمرد مصیبت دیده را می خندانند: کنایه از این که بسیار خنده دار بود // از ترک دیوار هم خنده شان می گرفت: کنایه از این که به هر موضوع پیش پا افتاده و بی اهمیتی می خندیدند.

خدا روز بد نیاورد. سطر اول را که معلم بزرگوار نوشت، رویش را برگرداند که کلاس را ببیند و درک شاگردان را از قیافه ها تشخیص دهد، ناگهان نگاهش به من افتاد. حیرت زده گچ را انداخت و قریب به یک دقیقه بر و بر چشم به عینک و قیافه من دوخت. من متوجه موضوع نبودم. چنان غرق لذت بودم که سر از پا نمی شناختم. من که در ردیف اول با هزاران فشار و زحمت، نوشته روی تخته را می خواندم، اکنون در ردیف دهم، آن را مثل بلبل می خواندم! مسحور کار خود بودم؛ ادا توجّهی به ماجرای شروع شده نداشتم. بی توجّهی من و این که با نگاه ها هیچ اضطرابی نشان ندادم، معلم را در ظن خود تقویت کرد. یقین شد که من بازی جدیدی درآورده ام که او را دست بیندازم و مسخره کنم ناگهان چون پلنگی خشمناک راه افتاد. اتفاقاً این آقای معلم لهجه غلیظ شیرازی داشت و اصرار داشت که خیلی خیلی عامیانه صحبت کند. همین طور که پیش می آمد، با لهجه خاصش گفت «به به! مثل قوال ها صورتک زدی؟ مگه اینجا دسته هفت صندوقی آوردن؟»

نکات مهم: قریب: نزدیک // بر و بر: بادقت، خیره خیره // چشم دوختن: با دقت نگاه کردن (کنایه) // سر از پا نمی شناختم: کنایه از این که بسیار خوشحال بودم // مثل بلبل: راحت و روان // مسحور: مجذوب، مفتون، شیفته // بازی درآوردن: ادا درآوردن، مسخرگی کردن (کنایه) // دست بیندازم: مسخره کنم (کنایه) // عامیانه: عوامانه، مثل مردم عادی // قوال: مطرب و آوازخوان، در متن درس مقصود بازیگر نمایش // صورتک: نقاب، معادل «ماسک» // «ک» در صورتک: پسوند شباهت // دسته هفت صندوقی: گروه های نمایشی دوره گردی بوده اند که با اجرای نمایش های روحوضی، اسباب سرگرمی و خنده مردم را فراهم می کردند. این گروه ها وسایل و ابزار خود را در صندوق هایی می نهاده اند. پرجاذبه ترین و کامل ترین گروه آنهایی بودند که هفت صندوق داشته اند. به هریک از بازیگران گروه یا «قوال» یا «قوالک» می گفته اند.

تا وقتی که معلم سخن نگفته بود، کلاس آرام بود و بچه‌ها به تخته سیاه، چشم دوخته بودند. وقتی صدای آقا معلم را شنیدند؛ شاگردان کلاس رو برگردانیدند که از واقعه باخبر شوند همین که شاگردان به عقب نگریستند و عینک مرا با توصیفی که از آن شد، دیدند؛ یک مرتبه گویی زلزله آمد و کوه شکست. صدای مهیب خنده آنان کلاس و مدرسه را تکان داد. هر و هر، تمام شاگردان به قهقهه افتادند، این کار، بیشتر معلم را عصبانی کرد. برای او توهم شد که همه بازی‌ها را برای مسخره کردنش راه انداخته‌ام. احساس کردم که خطری پیش آمده؛ خواستم به فوریت عینک را بردارم. تا دست به عینک بردم فریاد معلم بلند شد: «دست نزن؛ بگذار همین طور تو را با صورتک پیش مدیر ببرم. تو را چه به مدرسه و کتاب و درس خواندن؟!»

نکات مهم: گویی زلزله آمد و کوه شکست: کنایه از این که سر و صدای زیادی بلند شد. (کنایه و اغراق) // مهیب: سهمگین، ترس آور // هر و هر: خنده بلند و ادامه دار // قهقهه: خندیدن با صدای بلند // برای او توهم شد: گمان کرد، حدس زد.

حالا کلاس سخت در خنده فرو رفته، من بدبخت هم دست و پایم را گم کرده‌ام. گنگ شده‌ام؛ نمی‌دانم چه بگویم. مات و مبهوت عینک کذا به چشمم است و خیره‌خیره معلم را نگاه می‌کنم. این بار سخت از جا دررفت و درست آمد کنار نیمکت من و چنین خطاب کرد «پاشو برو بیرون!» من بدبخت هم بلند شدم، عینک همان طور به چشمم بود و کلاس هم غرق خنده بود. پریدم و از کلاس بیرون جستم آقای مدیر و آقای ناظم و آقای معلم عربی کمیسیون کردند. بعد از چانه‌زدن بسیار تصمیم به اخراجم گرفتند.

نکات مهم: کلاس: مجازاً دانش آموزان // سخت: بسیار (قید) // دست و پا گم کردن: کنایه از هول شدن // مات و مبهوت: شگفت زده // عینک کذا: عینک آنچنانی، عینک وصف شده // خیره‌خیره: با دقت و حیرت // سخت از جا در رفت: بسیار عصبانی شد (کنایه) // کمیسیون: واژه فرانسوی؛ هیئتی که وظیفه بررسی و مطالعه درباره موضوعی را برعهده دارد؛ در این جا مجازاً جلسه // کمیسیون کردند: جلسه تشکیل دادند چانه زدن: پافشاری، اصرار، بحث و گفت‌وگوی زیاد

وقتی خواستند تصمیم را به من ابلاغ کنند، ماجرای نیمه کوری خود را برایشان گفتم. اول باور نکردند اما آن قدر گفته‌ام صادقانه بود که در سنگ هم اثر می‌کرد وقتی مطمئن شدند که من نیمه کورم، از تقصیرم گذشتند و آقای معلم عربی با همان لهجه گفت: «بچه، می‌خواستی زودتر بگی، جونت بالا بیاد، اول می‌گفتی. حالا فردا وقتی مدرسه تعطیل شد، بیا شاه چراغ دم دکان میز سلیمان عینک ساز.» فردا پس از یک عمر رنج و بدبختی و پس از خفت دیروز، وقتی که مدرسه تعطیل شد، رفتم در صحن شاه چراغ، دم دکان میرزا سلیمان عینک ساز. آقا معلم عربی هم آمد؛ یکی یکی عینک‌ها را از میرزا سلیمان گرفت و به چشم من گذاشت و گفت: «نگاه کن به ساعت شاه چراغ، بین عقربه کوچک را می‌بینی یا نه» بنده هم یکی یکی عینک‌ها را امتحان کردم. بالاخره یک عینک به چشمم خورد و با آن، عقربه کوچک را دیدم پانزده قران دادم و آن را از میرزا سلیمان خریدم و به چشمم گذاشتم و عینکی شدم

نکات مهم: ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی // سنگ: نماد سختی و نفوذناپذیری // در سنگ هم اثر می‌کرد: بسیار نافذ و تأثیرگذار بود، (کنایه و اغراق) // تقصیر: کوتاهی، گناه // جونت بالا بیاد: بمیری، تعبیری دشنام گونه (کنایه) // خفت: خوار و خفیف شدن // میز سلیمان: میرزا سلیمان // یک عمر: کنایه از مدت طولانی // صحن: وسط حیاط، محوطه // قران: واحد پول ایران در عهد قاجاریه و اوایل پهلوی

شلوارهای وصله دار، رسول پرویزی

کارگاه متن پژوهی

◀ قلمرو زبانی:

۱- معادل معنایی واژه های مشخص شده را در متن درس بیابید.

به دیدن تو چنان خیره‌ام که شناسم تفاوت است اگر راه و چاه را حتی

بر و بر

تو را به آینه داران چه التفات بود چنین که شیفته حُسن خویشان باشی

مسحور

۲- از متن درس، پنج گروه اسمی بیابید که اهمیت املائی داشته باشند.

مسحور، قیافه یغور، مهمل و ولنگاری، علم یزید، تعزیه و مرثیه، هیل و هپو

۳- پیش از این در مبحث گروه اسمی، با انواع وابسته های پیشین آشنا شدیم. اینک به انواع وابسته های پسین توجه کنید:

مضاف الیه ← روز میلاد

صفت شمارشی ترتیبی نوع دوم (با پسوند مُ) ← روز پنجم

صفت بیانی ← روز خوب، منظره دیدنی

از متن درس، برای هر یک از انواع وابسته پسین نمونه ای بیابید.

مضاف الیه: تاریکی های حافظه / کتاب هایش / ماجرای نیمه کوری / صحن شاهچراغ

صفت شمارشی: کلاس هشتم / نیمکت ردیف اول / سطر اول

صفت بیانی: قوطی حلبی / من بدبخت / پیرمرد شوخ / شاگرد شیطان / قیافه یغور / صورت درشت، بینی گردن کش / عینک بادامی شکل

◀ قلمرو ادبی:

۱- مفهوم کنایه های زیر را بنویسید

الف) افسار گسیخته بودن: لاابالی، بی نظم بودن، خودسربودن (ب) بور شدن: خجالت زده شدن، شرمنده شدن

۲- دو ویژگی برجسته نثر این داستان را بنویسید.

توصیفات دقیق، کاربرد زبان محاوره، کوتاهی جملات، کاربرد کنایه های فراوان

۳- این داستان را با توجه به عناصر زیر بررسی کنید.

• زاویه دید: اول شخص

• شخصیت اصلی: راوی داستان

• نقطه اوج: عینک زدن برای بار اول

◀ قلمرو فکری:

۱- راوی داستان، چه چیزی را نشانه تمدن و تجدد می دانست؟

عینک، عصا، کراوات، واکس کفش، کارد و چنگال

۲- نحوه برخورد خانواده و اطرافیان با شخصیت اصلی داستان را بررسی و تحلیل کنید.

اطرافیان به نابینایی نویسنده پی نبرده بودند و با سرزنش، همه خطاهای او را حمل بر بی استعدادی و بی بند و باری وی می کردند

۳- درباره نقش خودباوری و اعتماد به نفس در تعامل اجتماعی توضیح دهید.

روان خوانی: دیدار، نویسنده: نادر ابراهیمی

طلبه جوان، در آن سرمای کشنده که در تهران هیچ پیشینه نداشت، برف بلند را می‌کوبید و پیش می‌رفت یا برف کوبیده را بیش می‌کوبید؛ قباى خویش به خود پیچان، تنها، تنها. طلباب دیگر، چند چند با هم می‌رفتند و در این گروهی رفتن، گرمایی بود. تنگ هم، گفت و گوکنان اما طلبه جوان ما حاج آقا روح الله موسوی به خویش بود و بس.

نکات مهم: طلبه: جمع طالب // طلباب: جمع طالب // برف بلند: راه نرفته // برف کوبیده: راه رفته // قبا: نوعی جامه جلوباز // گرما: ایهام دارد: ۱- شور و هیجان ۲- حرارت // تنگ هم: کنار هم // حاج آقا: شاخص // حاج آقا روح الله موسوی: بدل // به خویش بود: تنها بود

حاج آقا روح الله از میدان مُخبرالدوله که گذشت، بخشی از شاه آباد را طی کرد؛ به کوچه مسجد پیچید، به در خانه حاج آقا مدرّس رسید و ایستاد. در، گشوده نبود اما کلون هم نبود. حاج آقا در را قدری فشار داد. در گشوده شد. طلبه جوان پا به درون آن حیاط محقر گذاشت و به خود گفت: «خوب است که نمی‌ترسد. خوب است که خانه‌اش محافظی ندارد و در خانه‌اش چفت و کلونی؛ اما او را خواهند کشت. همین جا خواهند کشت. رضاخان او را خواهد کشت. انگلیسی‌ها او را خواهند کشت. چقدر آسان است که با یک تیپانچه وارد این حیاط شوند، به جانب آن اتاق بروند و تیری به قلب مدرّس شلیک کنند. قلب یا مغز؟ خدایا، چرا هنوز، بعد از بیست و دو سال، بیست و دو سال... ذهن من این مسئله را نگشوده است؟ به قلب پدر شلیک کردند یا به مغز؟»

چرا مادر می‌گفت: قرآن جیبی اش به اندازه یک سکه سوراخ شده بود؟ چرا سیدی می‌گفت: «صورت که نداشت، آقا! سر هم، نیمی...»

نکات مهم: حاج آقا: شاخص // کلون: قفل چوبی پشت در // محقر: کوچک، حقیر // چفت: زنجیر در خانه یا اتاق // تیپانچه: نوعی اسلحه گرم آقا: منادا // حذف فعل «نداشت» به قرینه لفظی در پایان عبارت // منظور از پدر، پدر امام خمینی (ره) است که در سال ۱۳۲۰ به دست خوانین محلی به شهادت رسید.

آقا روح الله باز گیر افتاده بود: کدام یک مهم تر از دیگری است؟ حاج آقا مدرّس با کدام یک از این دو بیشتر کار می‌کند؟ قلب یا مغز؟ کدام را ترجیح می‌دهد؟ «آقایان محترم! علما! روحانیون حوزه‌ها! با مغزهایتان با حکومت طرف شوید، با قلبهایتان با خدا. اینجا، حساب کنید، بسنجید، اندازه بگیرید، چرتکه بیندازید؛ چرا که با چرتکه اندازان بد نهاد روبه رو هستید اما آنجا با قلب‌هایتان، با خلوصتان، با طهارتتان، تسلیم تسلیم با خدا روبه رو شوید. اینجا، به هیچ قیمت نشکنید؛ آنجا شکسته و خمیر شده باشید. اینجا، همه‌اش، در پرده بمانید؛ آنجا، در محضر خدا، پرده‌ها را بردارید...»

نکات مهم: قلب: مجازاً احساس // مغز مجازاً عقل // ترجیح: برتری (اهمیت املائی) // اینجا: مقابل حکومت // آنجا: مقابل خدا // با مغزهایتان با حکومت طرف شوید: کنایه از این که در مقابل حکومت سنجیده و عاقلانه رفتار کنید // چرتکه: واژه روسی؛ وسیله‌ای برای جمع و تفریق اینجا چرتکه بیندازید: کنایه از این که در مقابل حکومت حساب‌شده عمل کنید. // چرتکه‌اندازان بدنهاد: سیاستمداران بدجنس و حقه‌باز // اینجا، به هیچ قیمت نشکنید: کنایه از این که در مقابل حکومت از غرور خود دست برندارید. // آنجا شکسته و خمیر شده باشید: کنایه از این که در مقابل خدا متواضع و فروتن باشید. // اینجا، همه‌اش، در پرده بمانید: کنایه از این که در مقابل حکومت مخفی‌کاری کنید. // پرده برداشتن: کنایه از آشکار کردن // در محضر خدا، پرده‌ها را بردارید... کنایه از این که در محضر خدا صادقانه رفتار کنید.

آقا روح الله جوان، دلش نمی‌خواست منبر برود اما دلش می‌خواست حرف‌هایش را بزند همیشه گرفتار انتخاب بود. «در ماه مبارک رمضان یا در محرم و صفر، آیا برای تبلیغ بروم؟ بازگردم به خمین؟ از پله‌های همان منبری که حاج آقا مصطفی بالا می‌رفت؛ بالا بروم؟ جوان، بالا بلند، موّقر، آرام، بروم بالای منبر و بگویم که رنج رعیت بس است؟ حکومت خان‌های قداره کش بس است؟ بگویم که در خانه حاج آقا مدرّس که علیه دشمنان شما می‌جنگد؟ همیشه خدا باز است و رضاخان او را خواهد کشت.»

نکات مهم: حاج آقا مصطفی: پدر امام خمینی (ره) // موّقر: با وقار، متین // رعیت: مردم زیر دست پادشاه، عموم مردم // قداره: جنگ افزایش شبهه شمشیر پهن و کوتاه؛ قداره کش: کسی که با توسل به زور، به مقاصد خود می‌رسد.

طلبه جوان وارد اتاق آقای مدرّس شد؛ سلام کرد، قدری خمید و همان جا پای در نشست، که سوز برف بود و درزهای دهان گشوده در. آقای مدرّس، طلبه را به اندازه سه بار دیدن می شناخت اما نه به اسم و رسم. برادرش حاج آقا مرتضی^۱ پسندیده را که در مدرسه سپهسالار، گاه در محضر مدرّس تلمذ می کرد، بیش می شناخت اما هرگز حس نکرده بود که این دو روحانی جوان ممکن است برادر هم باشند. هیچ شباهتی به هم نداشتند. آدمی زاد می توانست به نگاه آن یکی تکیه کند، همان طور که به یک بالش پُر تکیه می کند و می توانست نگاه این یکی را در چله کمان بنشانند و به سوی دشمن پرتاب کند و مطمئن باشد که دشمن را متلاشی خواهد کرد.

نکات مهم: تلمذ: شاگردی، آموختن // چله: زه کمان که انتهای تیر در آن قرار دارد و با کشیدن و رهاکردن آن، تیر پرتاب می شود. // آدمی زاد می توانست به نگاه آن یکی تکیه کند: کنایه از این که نگاه برادر امام، آرام و مهربانانه بود // آدمی می توانست نگاه این یکی را در چله کمان بنشانند و ...: کنایه از این که امام خمینی نگاهی نافذ و موثر داشت. (تشبیه نگاه امام خمینی به تیر)

طلبه ای گفت: «جناب مدرّس، در کوچه و بازار می گویند که شما مشکلتان با رضاخان میرپنج در این است که سلطنت را می خواهید، نه جمهوری را و اعتقاد به بقای خاندان سلطنت دارید و نظام شاهنشاهی را موهبتی الهی می دانید؛ حال آنکه رضاخان میرپنج و سیدضیا و بسیاری دیگر می گویند که کار سلطنت، تمام تمام است و عصر جمهوری فرارسیده است...» مدرّس، مدّت ها بود که با این ضربه ها آشنایی داشت و با درد این ضربه ها و به همین دلیل، همیشه پاسخ را در آستینش داشت. خیر آقا... خیر... بنده با سلطنت چه از آن قاجار باشد چه دیگری و دیگری ابد ابد موافق نیستم؛ یعنی، راستش، اصولاً نظام سلطانی را نظم مطلوبی برای اُمّت و ملّت نمی دانم امروز، سلطان درمأنده قاجار، در آستانه سقوط نهایی، تازه متوجّه شده است که خوب است سلطنت کند نه حکومت؛ خدمت کند نه خیانت اما این غول بی شاخ و دُم که معلوم نیست از کدام جهنمی ظهور کرده و چطور او را یافته اند و چطور او را از درباری سفارت آلمان به اینجا رسانده اند، تمام وجودش خودخواهی و زورپرستی و میل به استبداد و اطاعت از انگلیسی هاست...

نکات مهم: موهبت: بخشش // میرپنج: نام مقامی لشکری، فرمانده واحد نظامی در حدود پنج هزار تن // سیدضیا: سیاستمدار ایرانی، نخست وزیر احمدشاه قاجار و فراهم کننده مقدمات کودتای رضاشاه ضربه: استعاره از انتقاد // پاسخ را در آستینش داشت: کنایه از این که همیشه آماده پاسخ بود // استبداد: خودرایی، خودکامگی // غول بی شاخ و دُم: استعاره از رضاخان

- از کجا دانستید که حرفی دارم، حاج آقا؟

- شما، حرفی داری فرزندم؟

- از نگاهتان. در نگاهتان اعتراضی هست.

- می گویم: «شما به تنومندی رضاخان اعتراض دارید یا به بیگانه پرستی اش؟»

منظورت چیست فرزندم؟

زمانی که ضمن بحث، می فرمایید «این غول بی شاخ و دُم» انسان به یاد لاغری بیش از اندازه شما در برابر غول اندامی رضاخان می افتد و این طور تصوّر میکند که مشکل شما با رضاخان، مشکل شکل و شمایل و تنومندی اوست. نه اینکه او را آورده اند بی هیچ پیشینه در علم سیاست و دین و جاهل است و مستبد و به دلیل همین جهل هم او را نگه داشته اند، نه هیکل.

مدرّس سکوت کرد. سکوت به درازا کشید. آقا روح الله دانست که ضربه اش ساده اما سنگین بوده است.

عذر می خواهم حاج آقا! قصد آزارتان را نداشتم؛ شما، وقتی در حضور جمع به مسامحه به تنومندی یک نظامی بدکار اشاره می کنید، به بخشی از موجودیت آن نظامی اشاره می فرمایید که پدید آمدنش در ید اختیار آن نظامی نبوده و اراده الهی و تنومندی پدر و مادر روستایی احتمالاً در آن نقش داشته است. در این حال، شما را به بی عدالتی مُتهم خواهند کرد و اعتبار کلام عظیمتان را در باب خطر خوف آور استبداد، درک نخواهند کرد و همه جا خواهند گفت که آقای مدرّس، مرد خوب و شوخ طبعی است که سخنان نمکین بسیار می گوید اما

مسائل جدی قابل تأمل، چندان که باید، در چنته ندارد و دشمنان شما و ملت و دین بهانه خواهند یافت و با آن بهانه، نه فقط شما را بلکه ما را که شما پرچمدارمان هستید، خواهند کوبید و له خواهند کرد... باز، سلطه خاموشی.

نکات مهم: مسامحه: آسان گرفتن، ساده انگاری // ید: دست // سخنان نمکین: حرف های بامزه (حس آمیزی) // چنته: کیسه درویشان، توبره کوچک // چیزی در چنته نداشتن: کنایه از کم مایه و بی سواد بودن // پرچمدار: کنایه از پیشوا، رهبر

طلاب سر به زیر افکنده بودند. صدایشان از دهان این طلبه بی پروای خوش بیان بیرون آمده بود، بی کم و کاست. مدرّس تأثر را پس نشانده.

- کاش که شما، با همه جوانی تان، به جای من، به این مجلس شورا می رفتید. شما به دقت و مؤثر سخن می گوید، حاج آقای جوان!
- ممنون محبتتان هستم حضرت حاج آقا مدرّس اما من این مجلس را چندان شایسته نمی دانم که جای روحانیت باشد. آنچه را که شما می گوید، دیگران هم می توانند بگویند. آنچه که شما می توانید انجام بدهید که دیگران نمی توانند، دعوت جمیع مسلمانان ایران است به مبارزه تن به تن با قاجاریان و رضاخانیان و جملگی ظالمان و وابستگان به اجانب. اگر سرانجام، به کمک ملت، حکومتی بر کار آوردید که عطر و بوی حکومت مولا علی را داشت، وظیفه خود را به عنوان یک روحانی مبارز تمام عیار انجام داده اید.
- طلبه جوان! آیا منظورتان این است که اصولاً، من، موجود هدف گم کرده ای هستم؟

نکات مهم: بی پروا: نترس، شجاع // تأثر: اثرپذیری، اندوه // تأثر را پس نشانده: سکوت ناشی از تاثیرپذیری سخن امام را شکست. // اجانب: خارجی ها، جمع اجنبی (جمع جانب: جوانب) // عیار: خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی؛ تمام عیار: کامل و بی نقصان، پاک، خالص

- خیر، هدف شما برای کوتاه مدت خوب است که بنده به عنوان یک طلبه کوچک جستجوگر، به این هدف اعتقاد دارم اما روش تان را برای رسیدن به این هدف، روشی درست نمی دانم. شما، با دقت و قدرت، به نقاط ضربه پذیر رضاخان ضربه نمی زنید بلکه ضربه هایتان را غالباً، به سوی او و دیگران، بی هوا پرتاب می کنید. شما در سنگر مشروطیت ایستاده اید اما یکی از رهبران ما، سال ها پیش، از مشروعیّت سخن گفته است و در اسلام، شرع مقدّم بر شرط است.

شما، به اعتقاد این بنده ناچیز، این جنگ را خواهید باخت و رضاخان، به هر عنوان خواهد ماند و بساط قلدری اش را پهن خواهد کرد و ما را بار دیگر چنان که ماه قبل فرمودید از چاله به چاه خواهد انداخت؛ شاید به این دلیل که آقای مدرّس، تنهای تنها هستند و همراهانشان، اهل یک جنگ قطعی نیستند و در عین حال، آقای مدرّس، گرچه به سنگر ظلم حمله می کند اما از سنگر عدل به سنگر ظلم نمی تازد. در این مشروطیّت، چیزی نیست که چیزی باشد...

نکات مهم: بی هوا: بی دقت // مشروعیّت: منطبق بودن رویه های قانون گذاری و اجرایی حکومت با نظر مردم آن کشور // شرع مقدّم بر شرط است: قوانین شرع مقدم بر قوانین حکومتی است. // ما را از چاله به چاه خواهد انداخت: کنایه از این که ما را گرفتار مشکل بزرگتری خواهد کرد. // پختگی: کنایه از کمال // کلام خام: کنایه از کلام نسنجیده و بی مایه

- مانعی ندارد که اسم شریفتان را بیرسم؟ بنده روح الله موسوی خمینی هستم. از قم به تهران می آیم. البته به ندّرت. بله... شما تا به حال، چندین جلسه محبت کرده اید و به دیدن من آمده اید و همیشه همان جا پای در نشسته اید... چرا تا به حال، در این مدت، نظری ابراز نداشته بودید فرزندانم؟ چرا تا به حال، این افکار جوان و زنده را بیان نکرده بودید؟

- می بایست که به حداقل پختگی می رسیدند، آقا! کلام خام، بدتر از طعام خام است.

طلبه جوان، بهنگام برخاستن را می دانست، چنان که بهنگام سخن گفتن را.

طلبه برخاست.

مدرّس برخاست.

جملگی حاضران برخاستند.

- حاج آقا روح الله، شما اگر زحمتی نیست یا هست و قبول زحمت می کنید، بیشتر به دیدن ما بیایید. بیایید و با ما گفت و گو کنید. البته بنده بیشتر مایلیم که در خلوت تشریف بیاورید تا دو به دو در باب مسائل مملکت و مشکلات جاری حرف بزنیم و بعد، شما نظریات و خواسته های مرا به گوش طلب جوان حوزه برسانید...

سعی می کنم، آقا

طلبة جوان، قدری به همه سو خمید و رفت تا باز برف های نکوبیده را بکوبد.

شب به شدت سرد بود، دل روح الله، به حدت گرم که آتشی که نمیرد، همیشه در دل او بود.

نکات مهم: کوبیدن برف های نکوبیده: کنایه از رفع موانع و مشکلات راه // شب: نماد فضای استبدادی // سرد و گرم: تضاد // «شدت» و «حدت»: جناس // دل گرم بودن: کنایه از امیدوار بودن // آتش: استعاره از عشق // که آتشی که نمیرد...: تضمین بخش از این بیت حافظ:

از آن به دیر مغانم عزیز می دارند که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست

مدرس به طلباب هنوز ایستاده گفت: می بینم که درجا می جنید اما جرئت ترک مجلس مرا ندارید... تشریف ببرید! تشریف ببرید! اگر می خواهید پی این طلبة جوان بروید و با او طرح دوستی بریزید، شتاب کنید که فرصت از دست خواهد رفت... طلباب جوان، در عرض پیاده رو در کنار هم، همه سر بر جانب حاج آقا روح الله گردانده، می رفتند در سکوت و نگین کرده بودند او را چه کسی می بایست آغاز کند؟ حاج آقا موسوی! ما همه مشتاقیم که با نظریات شما آشنا شویم... ما مشتاق دوستی با شما هستیم...

سنگ روی سنگ، برای ساختن ارکی به رفعت ایمان

شهر سرد

مهتاب سرد.

یک تاریخ سرما.

سه دیدار، نادر ابراهیمی

و جوانی که با آتش درون، پیوسته در مخاطره سوختن بود. ...

نکات مهم: شهر: مجاز مردم شهر // سرما: نماد ظلم و ستم، فضای استبدادی // آتش: استعاره از عشق // سوختن: کنایه از نابودی، کشته شدن // ارگ: قلعه، دژ // رفعت: اوج، بلندی، والایی // مخاطره: خطر، در خطر افکندن

◀ درک و دریافت:

۱- متن «دیدار» را از نظر زاویه دید، زمان و مکان بررسی کنید.

زاویه دید: سوم شخص (دانای کل)

زمان: زمستان

مکان: تهران

۲ نویسنده در این متن، کدام ویژگی های شخصیت امام خمینی را معرفی می کند؟

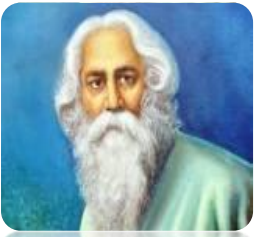
شجاعت، هوش و ذکاوت، تدبیر و چاره اندیشی، موقعیت سنجی، آینده نگری

فصل هشتم:

ادبیات جهان

درس هفدهم: خاموشی دریا
کارگاه متن پژوهی
گنج حکمت: تجسم عشق
درس هجدهم: خوان عدل
کارگاه متن پژوهی
روان خوانی: آذرباد

درس هفدهم: خاموشی دریا



رایبندرانات تاگور شاعر، نویسنده، فیلسوف، موسیقیدان و نقاش اهل بنگال هند بود بیشتر شهرتش به خاطر شاعری اوست. وی نخستین آسیایی است که برندهٔ جایزه نوبل شده‌است. او به ایران و زبان فارسی علاقه فراوان داشت و به رغم کهولت سن و سختی سفر در آن زمان، دو بار به ایران سفر کرد. کتاب «ماه نو و مرغان آواره» مجموعه‌ایست از منتخب اشعار تاگور که به زبان بنگالی سروده شده‌است؛ شعر «خاموشی دریا» یکی از اشعار این کتاب است که علی‌پاشایی آن را ترجمه کرده‌است. این درس محتوایی اخلاقی دارد و شیوهٔ بیان آن نمادین است.

از شعله / به خاطر روشنایی‌اش / سپاسگزاری کن، چراغدان را هم که همیشه صبورانه در سایه می‌ایستد، از یاد مبر.

قلمرو فکری: شعله: نماد کسانی که با تمام وجود عمر خود را صرف خدمت به دیگران می‌کنند. // چراغدان: نماد انسان‌هایی که در سایه‌اند و دیده نمی‌شوند، اما زمینه‌ساز موفقیت دیگران هستند (پیام: سپاسگزاری از دیگران ولو در ازای خدمت ناچیز)

قلمرو زبانی: چراغدان: جایی که در آن چراغ گذارند. «دان» پسوند مکان // صبورانه: قید // سپاسگزاری: اهمیت املایی

قلمرو ادبی: در سایه ایستادن: کنایه از «دور از چشم دیگران بودن»

گریه کنی اگر که آفتاب را ندیده‌ای ستاره‌ها را هم نمی‌بینی.

قلمرو فکری: پیام عبارت، نکوهش زیاده‌خواهی و قانع بودن به داشته‌هاست. انسان باید قدر دان نعمت‌های موجود خود باشد هرچند این نعمت‌ها، نعمت‌هایی کوچک و ناچیز باشند. «آفتاب» نماد نعمت‌های بزرگ و دیرپاب یا نعمت‌های از دست رفته است و «ستاره» نماد نعمت‌های کوچک و ناچیز یا نعمت‌های موجود و در دسترس

ماهی در آب خاموش است و چارپا روی خاک هیاهو می‌کند و پرنده در آسمان آواز می‌خواند آدمی، اما خاموشی دریا و هیاهوی خاک و موسیقی آسمان را در خود دارد.

□ **قلمرو فکری:** از این بخش، مفاهیم زیر برداشت می‌شود:

* تاکید بر ارزش و جایگاه متعالی انسان نسبت به سایر موجودات

* انسان عصاره‌ی هستی و موجودی کامل است.

* انسان دارای دو بعد جسمانی و روحانی است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَرْدِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا و محققا ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را (بر مرکب) در بر و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت کامل بخشیدیم.

قلمرو زبانی: واو در دو جملهٔ نخست، حرف ربط است در بقیهٔ موارد، حرف عطف // اما: حرف ربط همپایه‌ساز // آسمان: واژهٔ دو تلفظی

قلمرو ادبی: تضاد: آسمان و خاک، خاموشی و هیاهو، آواز و خاموشی // استعاره مکین: «هیاهوی خاک» و «موسیقی آسمان» // آب: مجاز از دریا //

خاک: مجاز از زمین و خشکی // آسمان دوم: مجاز از پرنده

هنگامی که در فروتنی، بزرگ باشیم، بیش از همه به آن بزرگ نزدیک شده‌ایم.

قلمرو فکری: بزرگ: خداوند متعال // پیام این بند، توصیه به فروتنی و تواضع است.

دو نمونه بیت در ستایش تواضع:

چون شبنم بیفتاد مسکین و خرد به مهر آسمانش به عیوق برد

در بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ

ممکن از ناممکن میسر شد: «خانه‌ات کجاست؟» پاسخ می‌آید: در رؤیای یک ناتوان.

قلمرو فکری: رویاهای ما باید پر از امید و توانایی باشد تا ما را به کمال برساند. انسان‌های توانا قادر به انجام هر کاری هستند. در ذهن آنها ناممکن وجود ندارد؛ اما انسان‌های ناتوان دچار یاس و سرخوردگی هستند و همیشه به «غیر ممکن بودن» کارها می‌اندیشند.

◀ قلمرو زبانی :

- ۱- توجه به رابطه معنایی «تضمن»، جاهای خالی را پر کنید.
دریا و..... (دریا و **خزر**) / فصل و..... (فصل و **بهار**)
- ۲- نوع «واو» (عطف، ربط) در بند سوم درس مشخص کنید.
«**واو**» **ربط**: ماهی در آب خاموش است و چارپا روی خاک هیاو می کند و پرنده در آسمان آواز می خواند.
«**واو**» **عطف**: آدمی اما خاموشی دریا و هیاوی خاک و موسیقی آسمان را در خود دارد.
- ۳- جمله های زیر را بخوانید:

الف) طبیعت، زیبا است. ب) طبیعت، زیبا آفریده شده است.

حذف واژه «زیبا» از کدام جمله، نظم دستوری و معنایی جمله را بر هم می زند؟
مشاهده می کنید که جمله «الف» پس از حذف واژه «زیبا» از نظر اجزای دستوری جمله، ناقص و ناکامل می شود؛ چون «زیبا» مسند جمله و از اجزای اصلی آن است ولی جمله «ب» پس از حذف «زیبا» همچنان کامل است؛ چون «زیبا» در این جمله، قید است و حذف آن نقصی در ساختار دستوری جمله ایجاد نمی کند.

واژه های زیر را در دو جمله به گونه ای به کار ببرید که در جمله نخست «مسند» و در جمله دیگر «قید» باشد.

مسند: چهره اش همیشه خندان است چگونه قید: استاد خندان وارد کلاس شد.	}	خندان
مسند: وضع هوا چگونه است؟ قید: چگونه آمدی؟		

◀ قلمرو ادبی :

- ۱- دو نمونه آرایه «تشخیص» در متن درس مشخص کنید.
- ۱- از شعله به خاطر روشنایی اش تشکر کن. ۲- ممکن از ناممکن می پرسد
- ۲- در متن درس «آفتاب» و «ستاره» در کدام مفاهیم استعاری به کار رفته اند؟
آفتاب: استعاره از چیزهای باارزش و دیرپای یا نعمت های از دست رفته
ستاره: استعاره از نعمت ها کوچک و دست یافتنی یا نعمت های موجود
- ◀ قلمرو فکری :
- ۱- در بند نخست این سروده منظور شاعر از «چراغدان» چه کسانی است؟
انسان های فروتنی که در کنار بزرگان و دور از چشم دیگران به هم نوعان خود خدمت می کنند.
- ۲- در بند سوم بر چه موضوعی تأکید شده است؟
این که انسان موجودی کامل است.
- ۳- درباره ارتباط معنایی عبارت زیر با متن درس توضیح دهید؟
از آسمان تاج بارد اما بر سر آن کس که سر فرود آرد.
در هر دو عبارت تواضع و فروتنی ستایش شده و بر این تأکید شده که تواضع موجب کمال و سربلندی انسان می شود.
* آرایه ها: باریدن تاج: استعاره مکینیه // «بارد» و «فرو آرد»: سجع



گنج حکمت: تجسم عشق، ص ۱۴۶

(برای مطالعه):

جبران خلیل جبران نویسنده، شاعر و نقاش لبنانی است. از معروف‌ترین آثار وی کتاب «پیامبر و دیوانه» است. این کتاب در واقع دو کتاب در یک کتاب است. کتاب اول «پیامبر» از ۲۶ شعر منثور ساخته شده و کتاب دوم «دیوانه» حاوی داستان‌هایی کوتاه است. کتاب پیامبر از مشکلات انسان سخن می‌گوید و به خواننده این مفهوم را می‌رساند که سرشت انسان سرشتی پاک است و ناسازگاری‌های زندگی به این دلیل اتفاق می‌افتد که انسان نتوانسته هنوز به درکی درست از زندگی پی ببرد و ناسازگاری‌های زندگی خود را بیاموزد. در کتاب دیوانه هم داستان فردی را می‌گوید که چطور دیوانه شده و فکر می‌کند پیش از آنکه بسیاری از خدایان متولد شوند به دنیا آمده‌است و احساس می‌کند نقابهایش دریده شده است. این کتاب را نجف دریابندری ترجمه کرده‌است.

گنج حکمت: تجسم عشق، ص ۱۴۶

آنگاه برزیگری گفت: با ما از کار سخن بگو، و او در پاسخ گفت: من به شما می‌گویم که زندگی به راستی تاریکی است؛ مگر آنکه شوقی باشد

قلمرو زبانی: برزیگر: کشاورز، دهقان // شوقی: نهاد // باشد: فعل غیراسنادی در معنی «وجود داشته باشد» // به راستی: قید

قلمرو ادبی: زندگی تاریکی است: تشبیه // تاریک بودن زندگی: کنایه از پریشانی احوال، تیره‌روزی

قلمرو فکری: ۱- تاکید بر وجود شوق و نشاط در زندگی ۲- زندگی بدون کار، تاریکی مطلق است و معنایی ندارد.

و شوق همیشه کور است؛ مگر آنکه دانشی باشد، و دانش همیشه بیهوده است؛ مگر آنکه کاری باشد، و کار همیشه تهی است؛ مگر آنکه مهری باشد

قلمرو فکری: زندگی بدون عشق، غم و اندوه به همراه دارد. عشق هم بدون دانش و بصیرت بی‌فایده است و دانش نیز بدون داشتن کار بی‌ارزش می‌شود. (شوق + دانش + کار = علاقه به کار = زندگی موفق)

قلمرو زبانی: مهر: عشق و علاقه

قلمرو ادبی: شوق کور است: تشخیص // شوق همیشه کور است: کنایه از ناتوان بودن شوق // تهی بودن کار: کنایه از بی‌ارزش بودن آن

شما را اگر توان نباشد که کار خود به عشق درآمیزید و پیوسته بار وظیفه‌ای را بی‌رغبت به دوش کشید زنده‌ار دست از کار بشوید زیرا آنکه با بی میلی خمیری در تنور نهد، نان تلخی و استانند که انسان را تنها نیمه سیر کند کار تجسم عشق است.

قلمرو فکری: اگر انسان عاشقانه انجام وظیفه نکند بهتر است کار خود را رها کند. همان طور که اگر نانوا با بی میلی اقدام به پختن نان کند

نتیجه‌ی کار او نان نامرغوبی می‌شود که انسان را نیمه‌سیر می‌کند. کاری که با عشق و علاقه انجام شود، نتیجه بهتری در پی خواهد داشت

قلمرو زبانی: بی‌رغبت: بی‌علاقه / در آمیختن: مخلوط کردن / و استاندن: پس گرفتن / تجسم: جسمیت یافتن / زنده‌ار: پرهیز، بر حذر باش (شبه جمله)

قلمرو ادبی: بار وظیفه: اضافه تشبیهی / بار به دوش کشیدن: کنایه از قبول و انجام کار / دست از کار شستن: کنایه از رها کردن و انجام ندادن

پیامبر و دیوانه، اثر جبران خلیل جبران

درس هیجدهم: خوان عدل اثر یوهان ولفگانگ فون گوته معروف به «گوته».

درباره «گوته» بیشتر بدانیم:

گوته؛ شاعر، فیلسوف، نویسنده، سیاستمدار و دانشمند بزرگ آلمانی است. این شاعر ملی آلمان در میان آثار خود، اثر معروفی دارد به نام دیوان «غربی-شرقی». این اثر یکی از عالی‌ترین آثار شعر و حکمت گوته و از بزرگ‌ترین آثار ادبی آلمان و اروپا به شمار می‌آید. گوته این اثر برجسته را با الهام از حافظ پدید آورده است. وی دربارهٔ حافظ فراوان گفته است، از جمله:

«ای حافظ، آرزوی من آن است که فقط مریدی از مریدان تو باشم».



شرق از آن خداست / غرب از آن خداست / و سرزمین‌های شمال و جنوب نیز / آسوده در دستان خداست.

قلمرو فکری: این قطعه در «دیوان شرقی» گوته با عنوان «طلسم» آمده است. شاعر در این سروده متأثر از سعدی و به ویژه دیباجه گلستان وی است. این مضمون در شعر سعدی به این صورت آمده است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
نظامی نیز بیتی با این مضمون دارد: به نام آن که هستی نام از او یافت / فلک جنبش، زمین آرام از او یافت
در قرآن کریم نیز بارها به مالک مطلق بودن خداوند اشاره شده است، از جمله:

«و لله المشرق و المغرب» یا «فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء»

قلمرو زبانی و ادبی: آسوده: قید // دست: مجاز از قدرت و اختیار // در دستان خدا بودن: کنایه از تحت فرمان الهی بودن شرق، غرب، شمال، جنوب: مجازاً کل جهان

اوست که عادل مطلق است و خوان عدل خود را بر همگان گسترده / باشد که از میان آسمای صد گانه‌اش، او را به همین نام بستانیم، آمین!
قلمرو فکری: خداوند عادل مطلق است. به هر کس به اندازه‌ی شایستگی‌اش بخشیده و شایسته است که او را با همین صفت (عادل بودن) ستایش کنیم، چنین باد!

این بند متأثر از این عبارت گلستان سعدی است: «باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده» گوته در این بند به بخشش عام خداوند اشاره دارد.

قلمرو زبانی و ادبی: خوان: سفره یا طبّقی که در آن، غذا می‌گذاشتند. سفره گسترده و فراخ // باشد که: امید است! // حذف فعل «است» به قرینه معنوی بعد از «گسترده» // گسترده [است]: ماضی نقلی // اسما: جمع اسم، نام‌ها // مطلق: بی شرط و قید // اسماء صد گانه، اشاره به اسماء الحسنی، در فرهنگ اسلامی، اسماء الحسنی ۹۹ تا است // آمین: شبه جمله، به معنای چنین باد! قبول کن // خوان عدل: اضافه تشبیهی

اگر فکر و حواسم این جهانی است، بهره‌ای والا تر از بهر من نیست روح را خاک نتواند مبدل به غبارش سازد، زیرا هر دم به تلاش است تا که فرارود
قلمرو فکری: افکار مادی هیچ بهره‌ای از معنویت نخواهد برد؛ افکار انسان باید متعالی باشد؛ روح والای انسانی کمال طلب است، جسم نمی‌تواند آن را بی‌ارزش سازد و نابود کند، یا آن را از تعالی باز دارد.

دو نکته: ۱- برای رسیدن به کمال، تعلقات دنیوی را باید کنار گذاشت. ۲- روح فناپذیر است و ماهیتی کمال طلب دارد.

قلمرو زبانی: فرارود: بالارود (مضارع التزامی) // است و نیست: تضاد // مبدل ساختن: دگرگون ساختن، تغییر دادن // از بهر: حرف اضافه مرکب // بهره: سهم، نصیب // نتواند (= نمی‌تواند): مضارع اخباری // بسازد: مضارع التزامی

قلمرو ادبی: بهره: جناس // دم: نفس، مجاز از لحظه

ابیاتی متناسب با پیام عبارت:

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر بر این بالا (سنایی)
جان گشاید سوی گردون بال‌ها در زده تن در زمین چنگال‌ها (مولانا)

هر نفسی را دو نعمت است: دم فرودادن و برآمدنش؛ آن یکی ممد حیات است، این یکی مفرح ذات؛ و چنین زیبا، زندگی در هم تنیده است و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج و شکر او کن به وقت رستن از رنج.

قلمرو فکری: در هر دم و بازدم دو نعمت موجود است، «دم» یاریگر زندگیست و باعث ادامه حیات می‌شود و «بازدم» شادی بخش وجود است. انسان باید در هر حال شکرگزار خداوند باشد چه هنگام رسیدن رنج و بلا و چه هنگام رهایی از آن. این بخش برگرفته از دیباچه گلستان است: هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از بند فوق مفاهیم زیر برداشت می‌شود:

۱- توصیه به شکرگزاری در همه احوال

۲- اشاره به مقام رضا در عرفان؛ یعنی، خرسندی و تسلیم در هر حال

۳- زندگی آمیخته‌ای از رنج و راحت است. در کناری راحتی و آسایش، سختی را هم باید به عنوان جزئی از زندگی بپذیریم

قلمرو زبانی: دم: نفس // رستن: نجات یافتن، رها شدن // فرودادن: پایین دادن (دم) / برآمدن: بالا آمدن (بازدم) مُمد: یاری دهنده، مددکننده حیات: زندگی هم‌آوا با حیات: محوطه جلو خانه // مفرح: فرح بخش، شادی بخش

قلمرو ادبی: حیات، ذات: سجع

بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم تو در کلبه و خیمه خود بازمان بگذار که سرخوش و سرمست به دوردست‌ها روم و بر فراز سرم هیچ جز اختران نبینم.

قلمرو فکری: این بند به ارزشمندی سیر و سیاحت اشاره دارد و این که اعتبار و ارزش در متعالی شدن روح و اوج گرفتن است و آزادگی در سایه روح متعالی حاصل می‌شود.

قلمرو زبانی: معتبر: محترم، ارزشمند // سرخوش: قید // سرمست: معطوف به قید.

قلمرو ادبی: زین: مجازاً اسب // پُشت زین ماندن: کنایه از سیر و سیاحت // در کلبه و خیمه ماندن: کنایه از حَضَر (در خانه ماندن) // روم: مضارع التزامی // اختران: ستارگان // فراز: بالا // سرخوش و سرمست: کنایه از خوشحال و شاد

او اختران را در آسمان نهاده تا به بر و بحر نشانمان باشند تا نگه به فرازها دوزیم تا از این ره، لذت اندوزیم.

قلمرو فکری: خداوند ستارگان را در آسمان به عنوان نشانه قرار داده تا نگاهمان به بالا باشد و از این سیر و تماشا لذت ببریم.

گوته تحت تاثیر ادبیات فارسی که خود در بخش‌هایی متأثر از آموزه‌های قرآنی است، این بند را سروده است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به وسیله آنها هدایت شوید، نشانه‌ها (ی خود) را برای کسانی که می‌دانند (و اهل فکر و اندیشه اند) بیان داشتیم. [انعام، ۹۷]

قلمرو زبانی: اختر: ستاره // بر: خشکی، بیابان // بحر: دریا // اندوختن: ذخیره کردن // نهادن: گذاشتن // فراز: بلندی متضاد با نشیب // اندوزیم: (=ببندوزیم): مضارع التزامی از مصدر «اندوختن» به معنی: حاصل کردن، به دست آوردن

□ **قلمرو ادبی:** بر و بحر: تضاد و مجاز از همه جهان // دوزیم و اندوزیم: سجع // نگه‌دوختن: کنایه از خیره شدن، به دقت نگرستن

دیوان غربی - شرقی، یوهان ولفگانگ گوته / ترجمه کورش صفوی

کارگاه متن پژوهی

◀ قلمرو زبانی:

۱- معنایی واژه «دم» را در متن درس بررسی کنید

«دم» در بند سوم به معنی لحظه و در بند چهارم به معنی نفس است (معنای اصلی «دم»، نفس است و «لحظه» معنای مجازی تثبیت شده واژه «دم» است).

۲- در هر یک از گروههای اسمی زیر، هسته و وابسته‌های آن را مشخص کنید.

همین نام: همین: وابسته پیشین (صفت اشاره) / نام: هسته

اسمای صدگانه‌اش: اسما: هسته / صدگانه: وابسته پسین برای اسما (صفت) / ش: وابسته پسین برای اسما (مضاف الیه)

۳- بن ماضی و بن مضارع «رستن» را بنویسید. بن ماضی: رست / بن مضارع: ره

۴- برای هر یک از فعلهای زیر، نمونه ای از متن درس بیابید

مضارع اخباری: نمی تواند / است / نیست

ماضی نقلی: گسترده [است] و نهاده [است] (در هردو «است» محذوف است)

مضارع التزامی: مبدل سازد / اندوزیم / دوزیم / بمانم / روم / نینم / فرا رود / بستایم

◀ قلمرو ادبی:

۱- کدام بند از این سروده، بیانگر تأثیرپذیری «گونه» از سبک سعدی است؟ دلیل خود را بنویسید.

بند چهارم: هر نفسی را دو نعمت است: دم فرودادن و برآمدنش؛ آن یکی ممد حیات است، این یکی مفرح ذات؛ ...

مضمون این بند از مقدمه‌ی گلستان سعدی گرفته شده است. سعدی در دیباچه گلستان می فرماید:

هر نفسی که فرو می رود ممد حیاتست و چون بر می آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمتی شکری واجب.

۲- با توجه به متن درس، جدول زیر را کامل کنید:

آرایه ادبی	نمونه	مفهوم
مجاز	دست	قدرت
کنایه	نگه دوختن	خیره شدن، با دقت نگرستن

◀ قلمرو فکری:

۱- بند نخست درس، یادآور کدام صفات خداوند است؟ مالک، قادر، حافظ و ناظر بودن خداوند

۲- گونه، شیفته و دل بسته شعر و اندیشه حافظ بود؛ او متن زیر را نیز به تأثیرپذیری از حافظ سروده است:

مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صدای دلکش، بیتی چند از غزلهای شورانگیز تو را می خواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهنان کوه و دشت را بترساند؟

الف) کدام قسمت از متن درس با سروده بالا ارتباط معنایی دارد؟

بند ششم: «او اختران را در آسمان نهاده/ تا به بر و بحر نشانمان باشند/ تا نگه به فرازاها دوزیم / تا از این ره، لذت اندوزیم.»

ب) بیتی از حافظ بیابید که با سروده بالا مناسبت داشته باشد؟

سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آرد که شعر حافظ شیرین سخن ترانه توست

۳- این بخش از سروده گونه، بیانگر چه دیدگاهی است؟ توصیه به شکرگزاری در همه احوال یا تسلیم و رضا در خوشی و بلا

و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج و شکر او کن، به وقت رستن از رنج

۴- کدام بخش از سروده گونه، با متن زیر هم‌نواست؟

در کویر، بیرون از دیوار خانه، پشت حصار ده، دیگر هیچ نیست. صحرای بی کرائه عدم... راه، تنها به سوی آسمان باز است. آسمان،

کشور سبز آرزوها، چشمه موج و زلال است نوازش‌ها، امیدها و ... علی شریعتی

با بند پنجم: ... بگذار که سرخوش و سرمست به دوردست‌ها روم و بر فراز سرم هیچ جز اختران نینم.

نیایش: الهی

۱- الهی ز عصیان مرا پاک کن / اعمال شایسته چالاک کن

بازگردانی: خداوندا مرا از گناه و نافرمانی دور گردان و در انجام کارهای نیک پرتوان و موفق بدار..

قلمرو زبانی و ادبی: الهی: منادا، شبه جمله // پاک و چالاک: مسند // بیت سه جمله است. // عصیان: نافرمانی، سرکشی // چالاک: چابک، تند و فرز، جلد // قالب: مثنوی // وزن: فعولن فعولن فعل، متقارب مثنی محذوف، هم وزن شاهنامه (ویژه انسانی)

۲- به عصیان سراپای آلوده ام / سراپا ز آلودگی پاک کن

بازگردانی: تمام وجودم به گناه و نافرمانی آلوده شده است. از تو می خواهم که مرا از گناه و آلودگی پاک گردانی

قلمرو زبانی و ادبی: سراپا: مجاز از همه وجود // آلوده: ناپاک، گناه کار (مسند) // پاک: مسند

۳- دلم رانده غم بر بندگی / نه چون بی غم همسناک کن

بازگردانی: به من قدرت و اراده بندگی عطا کن و مرا مثل انسان های بی تفاوت و بی بهره از عشق، اسیر هوا و هوس مگردان.

قلمرو زبانی و ادبی: دل: متمم // عزم: قصد و نیت (مفعول) // «م» در بی غمانم: مفعول // بی غمان: انسان های بی بهره از عشق // همسناک: آنکه در پی هوس های خود باشد (مسند)

۴- به خاک درت کر نیارم سجود / مکافات آن بر سرم خاک کن

بازگردانی: اگر در برابر تو اظهار بندگی نکنم، به کیفر این کوتاهی مرا نابود کن.

قلمرو زبانی و ادبی: در: درگاه // نیارم (=نیاورم): مضارع التزامی // مکافات: کیفر // سجود آوردن: اظهار بندگی و اطاعت // خاک بر سر کردن: کنایه از نابود کردن، یا بیچاره و خوار کردن

۵- نشاطی بده در عبادت مرا / دل لشکر دیو غمناک کن

بازگردانی: در عبادت چنان شور و شوقی به من بده که بر خواسته های نفسانی غلبه کنم و شیطان را از خود ناامید و اندوهگین سازم.

قلمرو زبانی و ادبی: نشاط: شور و علاقه (مفعول) // «م» در مرا: متمم // دل لشکر دیو: گروه اسمی در جایگاه مفعول // غمناک: مسند

۶- به حشرم بده نامه دست راست / ز هولم در آن روز بی باک کن

بازگردانی: در روز حساب مرا رستگار گردان و یاریم کن تا از وحشت این روز ترسی نداشته باشم.

قلمرو زبانی و ادبی: حشر: رستاخیز، روز قیامت / «م» در «به حشرم»: مضاف الیه نامه / هول: ترس / «م» در هولم: مفعول / بی باک: ترس (مسند) //

نامه در دست راست دادن: کنایه از رستگار شدن، عاقبت به خیر شدن

ملاحسین فیض کاشانی، (۹۷۷-۱۰۵۸ هـ ش)

نام آثار و پدیدآوردگان آنها در فارسی یازدهم:

اثر	صاحب اثر
۱- فرهاد و شیرین	وحشی بافقی
۲- بوستان / گلستان	سعدی
۳- بهارستان / تحفه الاحرار	جامی
۴- تاریخ بیهقی	ابوالفضل بیهقی
۵- عباس میرزا، آغازگری تنها	مجید واعظی
۶- زندان موصل (خاطرات اسیر آزاد شده، اصغر ر	به قلم کامور بخشایش
۷- لیلی و مجنون	نظامی گنجیه ای
۸- تذکره الاولیا / اسرارنامه / منطق الطیر	عطار
۹- میرصاد العباد من المبدأ الی المعاد	نجم الدین رازی (معروف به دایه)
۱۰- غزلیات شمس	جلال الدین محمد مولوی
۱۱- الهی نامه	سنایی
۱۲- زندگانی جلال الدین محمد، مشهور به مولانا	بدیع الزمان فروزانفر
۱۳- اسرارالتوحید	محمد بن منور
۱۴- روزها	دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن
۱۵- هم صدا با خلق اسماعیل	سید حسن حسینی
۱۶- چشمه روشن	غلامحسین یوسفی
۱۷- شاهنامه	فردوسی
۱۸- روضه خلد	مجد خوافی
۱۹- حمله حیدری	بازل مشهدی
۲۰- کلیله و دمنه	ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی
۲۱- جوامع الحکایات و لوامع الروایات	محمد عوفی
۲۲- شلوارهای وصله دار	رسول پرویزی
۲۳- سه دیدار	نادر ابراهیمی
۲۴- ماه نو و مرغان آواره	رابیندرانات تاگور
۲۵- پیامبر و دیوانه	جبران خلیل جبران
۲۶- دیوان غربی - شرقی	یوهان ولفگانگ گوته
۲۷- پرنده ای به نام آذرباد	ریچارد باخ، ترجمه سودابه پرتوی

شیوه‌نامه ارزشیابی فارسی ۲ پایه یازدهم ۱۴۰۱-۱۴۰۰

ردیف	قلمروها	موضوعها	نمره
۱	زبانی ۷نمره	معنی واژه	۱
		املاي واژه	۲
		دستور	۴
۲	ادبی ۵ نمره	آرایه‌های ادبی	۳
		تاریخ ادبیات	۱
		حفظ شعر	۱
۳	فکری ۸ نمره	درک مطلب	۳
		معنی و مفهوم نثر	۲/۵
		معنی و مفهوم نظم	۲/۵
جمع نمره			۲۰

زمان تدریس این کتاب ۲ ساعت در هفته و نوع آزمون کتبی است.

یادآوری:

- سؤال‌های معنایی و دستوری در «یافت متن» پرسیده شود.
- در املاي واژگان، «تشدید» اهمیت املاي ندارد.
- گسسته یا پیوسته‌نویسی واژه‌هایی که ساخت ترکیبی دارند (مانند کتابخانه یا کتابخانه)، یکسان است و اهمیت املاي ندارد.
- در حفظ شعر، جای خالی به یک مصراع یا یک بیت اختصاص یابد و صرفاً یک واژه مدنظر نباشد.
- در آزمون‌ها و پرسش‌های فرایندی که در جریان یادگیری کلاسی به صورت شفاهی برگزار می‌شود، به موضوع‌های خوانشی یا پاره مهارت‌های خوانداری (مانند لحن، تکیه، مکث و درنگ، فراز و فرودهای آوایی و...) و فن بیان باید توجه شود.
- بارم آزمون نوبت دوم و شهریورماه، به نسبت ۸ نمره(نوبت اول) و ۱۲ نمره(نوبت دوم)، طبق بارم‌بندی جدول فوق باشد.